

بقلم  
اعلیحضرت هایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر  
شاهنشاه ایران

انقلاب سفید

حق چاپ و انتشار متن فارسی و ترجمه‌های خارجی این کتاب  
بموجب فرمان همایونی بکتابخانه سلطنتی پهلوی واگذار شده است.

---

چاپ اول متن فارسی این کتاب در دیماه ۱۳۱۵ در ۵۰۰،۰۰۰  
نسخه در چاپخانه بانک ملی ایران صورت گرفته است

# فهرست

صفحه	
۱	مقدمه
۳۲	اصلاحات ارضی
۶۳	سلی شدن جنگلها و مراتع
	فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان
۸۰	پشتوانه اصلاحات ارضی
۸۶	سهیم شدن کارگران در سود کارگاهها
۱۰۳	اصلاح قانون انتخابات
۱۲۰	سپاه دانش
۱۴۶	سپاه بهداشت
۱۵۵	سپاه ترویج و آبادانی
۱۶۱	خانه های انصاف
۱۷۴	نظری به سایر آثار انقلاب ایران
۱۸۹	انقلاب ایران و سیاست جهانی ما

## مقدمه

چند سال پیش کتابی بنام « مأموریت برای وطنم » تألیف کردم که در آن آنچه بنظرم برای آشنائی با گذشته ایران و آگاهی بر وضع ایران عصر ما تا سال ۱۳۴۹ ضروری بود، تشریح شده بود. این کتاب را بدان جهت نوشتم که عقیده داشتم لازم است در عصری که همبستگی ملل جهان بیکدیگر پیوسته زیاده تر میشود، و روز بروز بیشتر جوامع مختلف گیتی بصورت اعضای یک خانواده واحد بشری در میآیند، وضع ایران چه برای خود ملت ایران و چه برای مردم جهان از هر جهت روشن گردد.

در فاصله انتشار آن کتاب تا با امروز، انقلاب اجتماعی عظیمی در ایران صورت گرفته که وضع جامعه ما را بکلی دگرگون کرده است، و کتاب حاضر را بدین منظور مینویسم که اصول این انقلابی را که منشور اجتماع آینده ما خواهد بود روشن کرده باشم.

ما امروز خطمشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور خویش را بر اصول انقلابی قرار داده ایم که ملت ایران اراده قاطع خود را در تأیید آن اعلام داشته است. تمام آنچه ما در حال حاضر انجام میدهیم، و تمام آن برنامه هائی که برای آینده کشور خویش طرح کرده ایم،

بر اصول همین انقلاب متکی است. ما نه نقشه های پنهانی برای توسعه و تجاوز داریم، نه افکار جاه طلبانه ای بزیان دیگران در سر میروورانیم و نه شیوه اختناق افکار و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده ایم. بعکس، آنچه ما بعنوان اصول کار خویش برای آینده در نظر گرفته ایم، اصلاحات وسیع اجتماعی، سازندگی اقتصادی توأم با اقتصاد دموکراتیک، پیشرفتهای فرهنگی، همکاری بین المللی، احترام بمعتقدات معنوی و به آزادیهای فردی و اجتماعی است. تصور میکنم کشور من اصولا نمیتواند راهی بجز این برای ساختن آینده خویش در پیش گیرد، زیرا این تنها راهی است که با سنن دیرینه تاریخی و با مأموریت معنوی و جهانی این ملت مطابقت دارد، و خداوند را سپاسگزارم که درست در موقعی که شرایط تاریخی و وضع بین المللی امکان طرح و اجرای چنین برنامه ای را بکشور من داده، زمام امور این مملکت و ملتی را که از صمیم قلب بدان عشق میورزم و احترام میگذارم بدست من سپرده است. امروز من و ملت یک پیوند قلبی و روحی ناگسستنی با یکدیگر داریم که شاید نظیر آنرا در هیچ جای دیگر جهان نتوان یافت. اساس چنین پیوندی نه فقط تصمیم راسخ من درین باره است که وجود خود را بالمره وقف ترقی و تعالی کشورم بکنم، و نه فقط آن اعتمادی است که ملت احق شناس و نجیب ایران بر اثر جریان حوادث و آزمایشهای بیست و شش ساله نسبت به پادشاه خود احساس میکند، بلکه اصولا بستگی به حیثیت و مقام معنوی سلطنت و شخص شاه در کشور ایران دارد که بر سنتی بسیار کهن متکی است. بقول کریستن سن دانشمند و ایران شناس معروف دانمارکی: « یک پادشاه واقعی در ایران فقط یک رئیس

سیاسی مملکت نیست ، بلکه در درجه اول یک معلم و یک مرشداست ؛ کسی است که نه تنها برای ملت خود راه و پل و سد و قنات میسازد ، بلکه روح و اندیشه و قلب مردم را رهبری میکند .

بهمین جهت است که شاه در ایران ، اگر پادشاهی مورد اعتماد ملت خویش باشد ، میتواند با اتکاء بهمین حیثیت و نفوذ عظیم معنوی خود دست بکارهایی چنان وسیع و اساسی بزند که مشابه آن را در هیچ کشور دیگری جز با توسل به شیوه های انقلابی و سلب آزادیهای مدنی و فردی و یا بطور خیلی تدریجی و طولانی نمیتوان انجام داد .

در سالهای اخیر احساس کردم که شرایط ملی و بین المللی لازم برای انجام انقلاب اساسی و ریشه داری که میباید اساس جامعه ایرانی را بکلی تغییر دهد و آنرا بصورت اجتماعی هماهنگ با پیشرفته ترین جوامع امروزی جهان و متکی بر مترقیانه ترین اصول عدالت اجتماعی و حقوق فردی در آورد فراهم شده است . از لحاظ بین المللی وضع مملکت بسیار مستحکم بود ؛ از نظر روحی جامعه ایرانی پیش از هر وقت تشنه اصلاحات واقعی و انقلابی بود ؛ و از لحاظ حکومتی حیثیت و نفوذ سیاسی و معنوی پادشاه مملکت در حد اعلای خود بود . در نتیجه من میتوانستم با قاطعیت دست بکار آن تحول اجتماعی عظیمی بشوم که بعدها « انقلاب شاه و ملت » نام گرفت ، و با تحقق آن معجزه ای که تا آنوقت تقریباً در هیچ جا سابقه نداشت وقوع یافت ، یعنی اساس جامعه ایرانی زیر و رو شد بی آنکه تقریباً خونی ریخته شود یا خللی در آزادیهای فردی و اجتماعی ملت وارد آید .

بدیهی است آنچه در این راه بزرگترین پشتیبان من بود عنایت و تفضل الهی بود ، زیرا این انقلابی بود که بر اساس عالیه ترین

موازن عدالت و نوع پروری و طبق تعالیم عالیہ اسلامی صورت میگرفت ، و طبعاً درین راه از تأیید الهی برخوردار بود . در عین حال مسلماً این انقلاب منطبق با ریشه دارترین و عمیق ترین موازن و آرزوهای تمدن چند هزار ساله ایرانی بود ، و گرنه ممکن نبود با این موفقیت و کمال پیشرفت کند .

ما انقلابی را انجام دادیم که بقول آبراهام لینکلن : « بدخواه هیچکس نبود ، و در عوض خیرخواه همه کس بود . هدف آن تنها یک چیز بود ، و آن این بود که حق را آنطور که خواسته خداوند است بمردم بدهیم و در این راه از هیچ قدرتی بجز از خداوند نهراسیم . » آنچه اصالت این انقلاب را باعث میشد این بود که این حق بجای اینکه در انحصار عده معدودی باشد به همه افراد ملت داده شد ، و این همان چیزی بود که بزرگترین بشر دوستان جهان در هر عصری خواستار آن بوده اند . چهارده قرن پیش ، حضرت علی علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر بدو توصیه فرمود : « همیشه کاری کن که عدل شامل خاص و عام گردد ، و درین راه رضای اکثریت را مقدم دار ، زیرا که نا رضائی عامه خرسندی خاصه را بی اثر کند ، در صورتیکه نا خرسندی خاصگان در برابر رضایت و خوشنودی عمومی موجب زیانی نتواند شد ؛ یعنی اگر عموم از تو راضی باشند نا رضائی عده ای معدود را اثری نباشد ، و بر عکس خوشدلی این عده هرگز جلو آثار ناشی از عدم رضای عمومی را نگیرد . »

انقلاب سفیدی که بدان اشاره کردم ، در زمستان سال ۱۳۴۱ بصورتی کاملاً قانونی و دموکراتیک و بر اساس عالیترین طرز تجلی اراده ملی تحقق یافت . در نوزدهم دیماه این سال ، در اولین

کنگره ملی شرکتهای تعاونی روستائی ایران که در تهران تشکیل شده بود ، اصول این انقلاب را بصورت یک طرح شش ماده‌ای در معرض مراجعه بآراء عمومی گذاشتم ، و این امر در روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ که باید آنرا مبدأ تاریخ جدید ایران شمرد عملی گردید . نتیجه مراجعه بآراء عمومی تصویب این منشور انقلابی با اکثریتی قاطع و شکننده بود ، زیرا تعداد آراء مخالف حتی به یک هزارم کل آراء نیز نرسید .

بعداً سه ماده دیگر بر این اصول ششگانه افزوده شد ، و بدین ترتیب منشور انقلاب سفید ایران بصورت یک منشور نه ماده‌ای درآمد که اصول آن طی نه فصل در این کتاب تشریح شده است .

ولی قبل از آنکه بشرح و تحلیل مواد نه گانه انقلاب سفید ایران بپردازم ، تصور میکنم لازم باشد محیط و شرائطی را که این انقلاب در آن انجام گرفت و عواملی را که ایجاب کرد تا این تحول نه بطور تدریجی بلکه بصورتی یکجا و سریع صورت گیرد بطور خلاصه تشریح کنم ، زیرا فقط بر اساس چنین تحلیل و تجزیه‌ای است که میتوان بماهیت و مفهوم واقعی انقلاب ایران پی برد .

\*\*\*

در سوم اسفند ۱۲۹۹ ، تقدیر چنین خواست که سرنوشت مملکت کهنسال ایران از وضع اسفناک و پر مخاطره‌ای که آنرا تالبه پرتگاه سقوط رسانیده بود خارج شود . در آن زمان ، چنانکه در کتاب مأموریت برای وطنم بتفصیل شرح داده‌ام ، ایران یکی از بدترین دوره‌های انحطاط خود را میگذرانید ، تا بدانجا که در سال ۱۲۸۶ این کشور بدو منطقه نفوذ شمال و جنوب یعنی روس انگلیس تقسیم شده بود



و این درست مقارن با زمانی بود که ممالک اروپائی، و مملکت جوان تازه نفس و پر قدرت امریکا، و حتی در این سوی جهان کشوری آسیائی مانند ژاپن با سرعت هر چه تمامتر با پیشرفت صنعتی خود بجانب ترقی میشتافتند. این دوره انحطاط تقریباً از دو قرن پیش از آن در ایران آغاز شده و روز بروز فاصله این مملکت را با دنیای متمدنی بیشتر کرده بود. در آن هنگام بود که یکی از معجزاتی که تاریخ کهن کشور ما چندین بار شاهد آن بوده است بوقوع پیوست، یعنی یک فرزند غیرتمند و مصمم ایرانی قد علم کرد و مملکت را از مهلکه تاخت و تاز اجانب و ملوک الطوائفی و بی سامانی نجات داد، و در مدت کوتاهی که تقدیر برای او مقرر داشته بود تا آن جا که ممکن بود کشور و جامعه خویش را در راه امنیت و ترقی پیش برد. ولی کار بزرگی که او شروع کرده بود نا تمام ماند، زیرا در این ضمن جنگ جهانی دوم فرا رسید و موقعیت جغرافیائی ایران از یکطرف، و ضعف نظامی آن از طرف دیگر، باعث شد که ایران قربانی احتیاجات سوق الجیشی جنگ دوم بین المللی قرار گیرد، و نه تنها جهش ما بجلو متوقف شود بلکه منافع سیاسی و نظامی خارجی وسیله آن گردد که نیروهای ستون پنجم و ارتجاع و فساد و نادرستی و ملوک الطوائفی هر یک جولانگاهی برای تاخت و تاز خویش پیدا کنند. پدرم که گوئی در دوران سلطنت خود چنین خطری را باطناً احساس کرده بود، خوب گفته بود که در صدد است چنان سازمان اداری استواری ایجاد کند که بعد از او بدون اتکاء بشخص امور کشور بطور خود کار و طبیعی جریان خود را طی نماید.

متأسفانه او موفق بایجاد آن سازمان اداری مستحکمی که در

نظر داشت نشد ، زیرا در زمان کوتاه زمامداری وی اصولاً فرصت آن نبود که اضافه بر آن کارهای ضروری و فوری که بدست او انجام گرفت کاری صورت پذیرد . وقتی که وی زمام امور را بدست گرفت ، از امنیت و آرامش نه تنها در نقاط مختلف مملکت بلکه حتی در خود پایتخت خبری نبود ، و نه فقط تنبیه گردنکشان و دزدان قافله و رؤسای قبایل ملوک الطوائفی و خان‌ها که عده‌ای از آنها اصولاً ایرانی بودن خود را فراموش کرده بودند و هر کدام بساز یکی از اجانب میرقصیدند ضرورت داشت ، بلکه حتی در خود تهران نیز میبایست برای استقرار قدرت حکومت مرکزی تلاش شود ، زیرا این قدرت جز در عرض روز مفهوم واقعی نداشت و از غروب ببعد هر کوی و برزن شهر در اختیار یکی از قلدرانی بود که با اصطلاح محله خود را قرق میکرد .

علاوه بر استقرار امنیت کار ایجاد ارتش منظم ، ساختن جاده‌های مواصلاتی و راه‌آهن سرتاسری ، بنای مدارس و بیمارستانها ، تأسیس کارخانه‌ها ، اعزام دانشجو بممالک خارجی ، کشف حجاب زنان و متحدالشکل کردن لباس مردان و بسیار کارهای فوری دیگری از این قبیل ، حقیقتاً امکان اقدام بیشتری را در آن مدت کوتاه نمیداد و دیگر فرصتی برای شالوده ریزی اجتماع نوین ایران نبود ، بخصوص که هنوز کادر فنی و علمی مجهزی بهیچوجه در ایران وجود نداشت . در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که من زمام امور کشور را بدست گرفتم ، شیرازه کارها بر اثر تجاوز بیگانگان بکلی از هم گسیخته بود ، و بطوریکه گفتم نیروهای اهریمنی فساد و ارتجاع و ستون پنجم خارجی که در دوران پدرم موقتاً سرکوب شده بودند از نومیدان وسیعی برای ناخست و تاز خود بدست آورده بودند . از آن زمان تا مدتی قریب به بیست

ودو سال ، یعنی تا بهمن ماه ۱۳۴۱ من و کشورم نشیب و فرازهای عجیبی را گذرانیدیم و صحنه های ساختگی گوناگونی را شاهد بودیم که سر نخ غالب بازیگران آنها چون عروسکهای خیمه شب بازی در دست خارجیها بود . بسیاری از این بازیگران که حربه آنها فقط عوام فریبی داخلی و خوش رقصی برای بیگانگان بود ، یا اصولاً هیچ هدفی غیر از خدمت باجنبی نداشتند و یا تمام منظورشان انتقام جوئی از من و دودمان من بود . اینها که لیاقت کمترین کار مثبت و انجام خدمتی را بمملکت نداشتند فقط میتوانند از راه تخریب و در هم ریختن شالوده مملکت عرض وجود کنند ، و شعار واقعی ایشان این ضرب المثل معروف فارسی بود که : « یا علی غرقش کن ، من هم رویش » .

حالا که حوادث این بیست و شش سال سلطنت خود را از نظر میگذرانم ، میبینم که واقعاً یکی از عواملی که مرا بیش از هر چیز درین مدت رنج داده همین نقش ریاکارانه و مزورانه و نتگین برخی از رجال سیاسی ما بوده است که در پشت قیافه ای ظاهرالصلاح هدفی جز تخریب و کارشکنی نداشتند و آنچه در حساب آنها نیامد منافع واقعی جامعه ایرانی بود . چقدر باین حقیقت برخورد کردم که کسی که ظاهراً با خارجی مخالفت میکرد باطناً از خود او دستور میگرفت ، و من در تأیید این موضوع دلائل و مدارک قاطع داشتم . چقدر برایم زجرآور بود که شاهد چنین جریانی باشم ، ولی ناگزیر باشم بخاطر مصالح مملکت موقتاً سکوت بکنم تا موقع مناسب فرا برسد . چقدر دلخراش بود که کسانی در ظاهر بملت خوش باور ایران که تشنه اصلاحات و مخالف با اعمال نفوذ خارجی بود خود را علمدار مخالفت با اجنبی و از این راه ملی و وطنپرست جلوه میدادند ، ولی من میدانستم که

سر و کار هر یک از آنها با کدام سیاست خارجی است و مأموریت واقعی او چیست.

عوامل اعمال نفوذ خارجی در ایران بچند دسته تقسیم میشدند: یکی از این دسته‌ها همین باصطلاح رجال سیاسی بودند که بعضی از آنها آشکارا مارکدار بودند و سنگ سیاستهای معینی را بسینه میزدند، و بعضی دیگر بدستور خارجیها باصطلاح « نعل وارونه میزدند » و در لباس ملیت و آزادیخواهی قسمتی دیگر از نقش سیاست بیگانه را ایفاء میکردند. دسته دیگر ازین عوامل، فئودالها بودند که تقریباً حکومتهای محلی برای خود ایجاد کرده بودند و برای حفظ منافع خویش در خدمت بخارجی سابقه گذاشته بودند، و این دسته بخصوص در جنوب ایران فعال بودند. یک دسته دیگر از اعمال نفوذ خارجی، بعضی از باصطلاح روحانیون بودند که همه میدانیم که بعد از شروع مشروطیت چگونه بخصوص مورد استفاده سیاست یکی از دول خارجی واقع میشدند. تمام این عوامل نفوذ بیگانه مانع و سد راه پیشرفت مملکت بودند، برای اینکه منافع خارجی ایجاب میکرد که پیوسته یک وضع برزخی و یک حالت بیسامانی در مملکت ما حکمفرما باشد تا بیگانگان بتوانند از این وضع بهره برداری کامل بکنند. بعد از جنگ دوم جهانی و تجاوز بیگانگان بایران، باین عوامل بدبختی ستونهای پنجم علنی و غیر علنی نیز افزوده شدند، و خارجیها شروع بایجاد احزاب متعدد در ایران کردند تا هر کدام از راه حزب یا احزاب وابسته بخود منافع خویش را تأمین کنند. عجب این بود که تمام این تشکیلات و همه این عوامل خارجی فقط در یک مورد با هم اشتراك نظر و هماهنگی داشتند، و آنهم مخالفت با قدرت سلطنت در ایران بخصوص

سلطنت دودمان پهلوی بود ، خوب‌زیرا متوجه شده بودند که من نمیتوانستم شریک اغراض و مطامع آنها شوم ، و بعنوان پادشاه مملکت اصولاً برای من غیر از مصالح عالیه کشورم نمیتوانست هدفی وجود داشته باشد .

باید بگویم که یکی از اصول سیاست بیگانگان این بود که بقدری حس بدبینی و سوء ظن و بی اعتمادی را در ملت ایجاد کنند که مردم هیچ کاری را باور نکنند و بهمه چیز با تردید و بدگمانی بنگرند ، و بهمین جهت دستوری که سالیان دراز توسط عمال خارجی اجرا میشد این بود که این حس بدبینی و سوء ظن را هرچه بیشتر توسعه دهند و اعتماد عمومی را باینکه بدون خواست خارجی مطلقاً کاری امکان پذیر نیست راسختر سازند و عقده حقارتی را که عمداً بوجود آورده بودند پیوسته زیادتر کنند .

بدیهی است آن کس که از این وضع بیشتر از همه رنج میبرد ، کسی بود که سکان کشتی سرنوشت ایران را در اقیانوس متلاطم سیاست جهان در دست خود داشت . من نمیتوانستم شریک این کوتاه‌بینی‌ها و تنگ‌نظری‌ها باشم ، زیرا بحکم مقام خود مافوق همه آنها قرار داشتم . من نه از داخل این جریان‌ات روزمره ، بلکه از بالای آنها بسرنوشت و مصالح مملکت و ملت خودم مینگریستم ، و آنچه برایم اهمیت داشت اغراض شخصی و خرده حسابهای ناچیز نبود ، بلکه تاریخ ایران بود . من میبایست این میراث گرانبها و کهنسالی را که استقلال و حاکمیت و شرافت ملی ایرانی نام داشت ، و تاریخ آنرا بصورت ودیعه مقدسی بدست من سپرده بود ، کاملتر و غنی‌تر از آنچه تحویل گرفته بودم بدست نسلهای آینده بسپارم . من فقط پادشاه

یک طبقه حاکمه غالباً فاسد و مرتجع ، یا یک دسته سران ملوک - الطوائفی ، یا یک عده گمراه یا خائن که خود را بصورت ستون پنجم در اختیار بیگانه گذاشته بودند نبودم ، بلکه در درجه اول پادشاه پیش از بیست میلیون تن مردم شریف و زحمتکش و اصیل ایرانی بودم که چشم امید خود را بمن دوخته بودند . من خوب میدیدم که چطور دسترنج این عده و حاصل زحمات طاقت فرسای شبانروزی آنان بجهت یک عده مفتخوار یا فاسد میرود که هنری جز خدمت باجنبی یا بند و بست های نامشروع داخلی ندارند ، و احساس میکردم نه میل دارم و نه حق آنرا دارم که چنین وضعی را قبول کنم ، هر چند که شاید خیلی ها مصالح شخصی مرا در سازش با آن طبقه ای میدانستند که اداره امور مملکت را در دست خود داشت .

شاید هیچکس غیر از من و خدای من نداند که چه شبها را تا صبح بتأمل و تفکر گذرانیدم و باخضوع و خشوع تمام برای یافتن چاره از خدای خویش استعانت طلبیدم . فکر میکردم چه علت دارد که مملکت بزرگ و ثروتمندی مثل ایران ، و ملتی که ذاتاً بدین اندازه نجیب و خوش قلب و هوشمند است ، با داشتن چنین سابقه پرافتخار تاریخی ، اینطور دستخوش ماجراهای غیرعادی و نامترقبه بشود و این چنین اسیر زیر و بالای حوادث گردد . بیاد تاریخ میافتم که چطور روزی ثروت و اقتدار و عظمت این مملکت دنیائی را خیره میکرد ، و روز دیگر مردم آن رنجور و گرسنه و بی پناه و بی مأوا و اسیر فقر و بیسامانی بودند . چطور روزی شاه سلطان حسین صفوی در پایتخت خودش بدست یک مشت دزد قافله زن محاصره میشد ، و فاصله بسیار کوتاهی بعد از آن از همین مملکت مردی مثل نادر برمیخواست و دنیائی را از فتوحات خویش اسیرشگفتی میکرد .

حتی لازم نبود دور بروم و دوران گذشته را از نظر بگذرانم . زیرا در همین زمان خودمان شاهد آن بودم که چگونه مثلاً در موقع پس گرفتن آذربایجان برخی از فرزندان این آب و خاک هنگامیکه در میدان رزم از پای درمیافتادند در وقت فدا کردن جان شیرین خود نام ایران را با خون خویش بر روی زمین مینوشتند ، و در همان وقت بعضی دیگر از افراد همین مملکت مسبب این تجزیه ننگین میشدند و یا از راه های دیگر در صدد جاسوسی و تسلیم کشور با جانب مختلف بر میآمدند .

نمیخواهم بیکایک تناقضات و به قطب های کاملاً متقابلی که در اجتماع ما وجود داشت اشاره کنم ، زیرا این قبیل شواهد یکی و دوتا نیست . فقط میخواهم بگویم که تعمق در همه این مسائل ، و مطالعه در باره عللی که باعث ترقی یا انحطاط این مملکت و موجب بروز این تناقضات عجیب در آن شده بود و میشد ، مرا باین نتیجه رسانید که تاریخ با عظمت ایران را - که شاید از آن با عظمت تر و اعجاب انگیزتر در تاریخ جهان کمتر بتوان یافت - دو عامل اصلی پدید آورده است : یکی موفقیت های نظامی ، و دیگری تمدن و فرهنگ کهنسال و اصیل این سرزمین . تاریخ شاهنشاهی مابطوریکه همه میدانند با اعلامیه معروف کورش که مسلماً یکی از درخشانترین تجلیات آزاد منشی و عدالت خواهی در تاریخ بشری است آغاز شد و بموجب این منشور برای اولین بار حق آزادی عقیده و سایر حقوق انسانی تا آنجا که در آن عصر مفهوم داشت به همه افراد ملل تابعه شاهنشاهی داده شد ، از غارت و تاراج که روش معمول فاتحین بود جلوگیری بعمل آمد و کار اجباری موقوف گردید ، و از آن پس تقریباً همیشه این مملکت بصورت مأسن و پناهگاهی برای همه افراد اقلیت ها از هر نوع رنگ

و نژاد و مذهب درآمد. بدیهی است در سیستم اجتماعی آن عصر ایران با اینکه این شاهنشاهی از جهات مختلف تمدن و فرهنگ و اصول قضائی بسیار پیشرفته بود، تعدیل اختلافات طبقاتی و اضداد اجتماعی جائی نداشت، زیرا اصولاً سیر تکامل فکری و اجتماعی جامعه بشری چه در ایران و چه در سایر جوامع جهان هنوز بمرحله‌ای که چنین تحولی را ایجاد کند نرسیده بود. ولی در این سیر تکاملی تاریخی موقعی نیز فرا رسید که این الزام در جوامع مترقی احساس شد، و متأسفانه در همان ضمن که در ممالک غربی در این زمینه اقدامات دسته جمعی در سطح مملکتی برای کمک به فقرا و درمان بیماران و امور خیریه و اجتماعی و غیره آغاز شد، در ایران بر اثر دوره انحطاط مادی و معنوی همه جانبه‌ای که دستگیر این مملکت گردید وضع مشابهی پیش نیامد، و هیچ اقدامی برای اصلاحات ولو محدود اجتماعی یا کمک منظم به طبقه فقیر و ضعیف صورت نگرفت.

البته خیلی از افراد در گذشته به پیروی از معتقدات مذهبی یا خیرخواهی شخصی خود از راه وقف اموال خویش یا ساختن دارالشفاه و درمانگاهها و یا دادن اعانات، بطور خصوصی و انفرادی سعی در تخفیف آلام مستمندان کرده بودند، ولی عصر ما دیگر عصری نیست که این قبیل کارهای خصوصی کافی برای ترمیم بیعدالتیهای اجتماعی و رفع نتایج حاصله از آنها باشد. در مدتی که کشور ما دوران اسف انگیز انحطاط و تنزل خود را میگذرانید، دنیای مترقی با سرعت بجانب تعمیم دانش و استقرار اصول بهداشت دسته جمعی و بیمه‌های گوناگون اجتماعی و تأسیس انجمنهای وسیع خیریه در مقیاس مملکتی پیش میرفت، و متأسفانه ما در همان موقع دچار بدترین نوع فتواریسم و



بیسوادی و بیخبری مطلق از دنیا بودیم و روز بروز بر تعداد فقیران و بیماران و بیسوادان کشورمان افزوده میشد .

توجه بدین حقیقت بود که در طول سالیان دراز مرا پیوسته رنج میداد . در تمام دوران حیات خودم ، چه در زمان ولیعهدی و چه در دوره سلطنت ، بیاد ندارم که دیدار افراد رنجور و ناتوان ایرانی که دچار انواع بیماریهای بومی یا آثار ناشی از کمی و بدی تغذیه و یا عقب ماندگیهای ناشی از جهل و بیخبری بودند مرا عمیقاً متأثر نساخته باشد . خوب میدانستم که این مردم غالباً افرادی با هوش و مستعد هستند که در صورت تربیت و بهداشت و تغذیه صحیح میتوانند بدل به عناصر فعال و مثبت و مفیدی بحال مملکت شوند ، ولی این نکته را هم خوب میدانستم که متأسفانه تاوقتی که عوامل و نیروهای معینی امکان آنرا داشته باشند که این وضع را بخاطر استفاده خود یا بخاطر استفاده بیگانگان بهمین صورت نگاه دارند تغییری در این وضع اسفناک روی نخواهد داد .

این واقعیتی بود که تجربه سالیان دراز بمن آموخته بود . خودم از نخستین سالهای سلطنت خویش سعی کرده بودم از راههای مختلف در بهبود وضع طبقات محروم مملکت و در استقرار اصول عدالت اجتماعی تا آنجا که مقتضیات و شرایط امکان میداد اقدام کنم ، ولی هر باره این کوشش با کارشکنیهای مختلف مواجه شده بود .

در دومین سال سلطنت خودم ، یعنی در ایامی که هنوز جنگ جهانی دوم پایان نیافته بود و مسائل حادثتری در برابر مملکت قرار داشت ، با توجه بریسه واقعی ابتلائات کشور و ملت خویش اعلام داشتم که میباید اصول پنجگانه‌ای برای یکایک افراد ملت بعنوان

حداقل احتیاجات آنها تامین شود که عبارتند از: بهداشت برای همه، خوراک برای همه، پوشاک برای همه، مسکن برای همه، فرهنگ برای همه.

از آن موقع پیوسته در هر وقت و هر جا که فرصت مناسب بدست میآید، این اصول را متذکر میشدم و مسئولین امور را متوجه ضرورت اجرای آنها میکردم.

در همان هنگام، و براساس همین طرزفکر، بموجب فرمانی تمام املاک مزروعی متعلق بخودم را بدولت واگذار کردم، بدین منظور که دولت عوائد این املاک را در راه بهبود وضع کشاورزان آنها مصرف کند. ولی در عمل دولت عایدات این املاک را فقط صرف پرداخت حقوق کارمندان همان املاک کرد. بدین جهت پس از مدتی مطالعه مصمم شدم املاک را از دولت پس بگیرم و آنها را با شرایط ساده بکشاورزانی که در همان املاک بزراعت مشغول بودند بفروشم، و در عین حال با وجوهی که از فروش این زمینها و املاک اختصاصی گردآوری میشد بانکی تأسیس گردید که بتواند بروستائیبانی که تازه صاحب زمین شده اند وام وسایر کمکهای لازم را بدهد. شاید لازم بتذکر نباشد که در عوائد این بانک خود من کمترین سهمی ندارم و هر چه عاید بانک میگردد طبق اساسنامه آن مجدداً در راه ایجاد منابع تولیدی و تأسیس شرکتهای تعاونی و سایر امور مفید بحال کشاورزان و در عین حال بر طبق اساسنامه بنیاد پهلوی در راه تأمین هدفهای این بنیاد یعنی کمک بهداشت عمومی و توسعه فرهنگ و پیشرفت امور اجتماعی و کمک بمستمندان بمصرف میرسد.

در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش املاک اختصاصی

خود صادر کردم. امید من این بود که از این راه نه فقط کشاورزان املاک خودم از صورت رعیت بیرون آیند و بدل به مردمی آزاد بشوند، بلکه این اقدام سرمشقی برای سایر مالکین کشور شود که آنان نیز وظیفه اخلاقی و اجتماعی و ملی خود را درین مورد انجام دهند. متأسفانه نه فقط این امید من برآورده نشد، بلکه اندکی بعد نخست وزیر وقت که با تظاهر با احساسات ضدانگلیسی روی کارآمده بود (درحالیکه خود او قبلاً بتوصیه سفیر انگلیس در تهران بولایت فارس منصوب شده بود، و در زمان خود من نیز وقتی پیشنهاد کردم که نخست وزیر بشود شرط قبول این سمت را موافقت انگلستان دانست) با تعام قوا از اجرای برنامه تقسیم املاک شخصی من جلوگیری کرد و آنرا متوقف گذاشت، و این وضع در همه مدتی که وی بر سر کار بود ادامه یافت و فقط بعد از سقوط او بود که مجدداً کار تقسیم این اراضی آغاز گردید.

با توجه بآنکه سرمشق من مورد پیروی سایر مالکان کشور قرار نگرفته بود، در سال ۱۳۳۸ دولت وقت بدستور من لایحه‌ای قانونی بمجلس تقدیم کرد که بموجب آن میزان اراضی مزروعی که یک نفر و یا یک دسته مشترکاً در ملکیت خویش داشتند محدود میشد و میبایست هر چه اضافه بر آن داشته باشند بدولت بفروشند تا دولت بنوبه خود آنها را بقطعات کوچک و با شرایط آسان بکشاورزان خرده مالک بفروشد. ولی این قانون در مجلس بکلی مسخ شد و بصورتی درآمد که بهیچوجه با منظور اصلی مطابقت نداشت، و با مداخله مقام غیرمسئولی که از ترقیات اجتماعی دنیا بی اطلاع بود مجلس که طبیعتاً بیشتر افراد آن را نمایندگان هیئت حاکمه یعنی همان ملاکین

و سرمایه‌داران تشکیل میدادند آن لایحه اصلاحات ارضی را بکلی بی‌معنی و بی‌اثر کرد .

بنابراین بطور وضوح احساس کردم که دادن سرسشق شخصی ، یا نصیحت و ارشاد و موعظه ، و یا توسل به طرق عادی پارلمانی هیچ‌کدام نتیجه مطلوب را نمی‌بخشد ، زیرا هر بار بدست عوامل گوناگون آن اتحاد غیر مقدسی که بین دو قطب کاملاً متقابل یعنی ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ برای جلوگیری از پیشرفت واقعی کار مملکت بوجود آمده بود ، این اقدامات فلج میشد .

تحلیل و تجزیه این مسائل ، مرا متوجه آن مسئله اساسی و حیاتی کرد که کلید واقعی حل این معما است . باین نتیجه رسیدم که با استفاده از امکانات خداداد این مملکت و با بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی و فراوان آن البته میشود با اصطلاح پول هنکفتی بدست آورد و با این پول احیاناً راه‌های درجه یک ساخت و سدهای عظیم بنا کرد و ساختمان‌های رفیع و بسیار زیبا ایجاد نمود . ولی از این ساختمانها و سدها و راهها و امثال آن ، چه کسانی میبایست استفاده بکنند ؟ و چند نفر میبایست استفاده بکنند ؟ آیا میبایست از این راه فقط مالکینی که ثروتمند بودند ثروتمندتر بشوند ؟ آیا میبایست تنها عده معدودی که بنام هیئت حاکمه مملکت همه منابع و ثروتها را در دست خود تمرکز داده بودند متنعمتر و قویتر شوند ؟ این همان نکته‌ای است که آنرا در قرن گذشته ، لئون والراس عالم اقتصادی سوییسی دردانشگاه لوزان چنین تذکر داد : « تا زمانی که ثروت بطور عادلانه بین افراد جامعه توزیع نگردد ، فراوانی آن چیز مهمی بنظر نمیرسد . »

بدیهی است اگر میبایست تمام فعالیتها و همه بهره‌بردارها ار

منافع طبیعی و انسانی مملکت فقط باین نتیجه برسد ، این کار هیچ نفعی برای ملت واقعی ایران دربر نداشت و در واقع کوشش بیهوده و حتی ظالمانه‌ای بود . ما میدیدیم که دنیای متری در تحت هر رژیمی که هست اصول واحدی را رعایت میکند ، و آن تولید هر چه بیشتر برای توزیع هر چه بهتر ثروت بین افراد ملت است . البته این کار بر حسب رژیمهای مختلف ، در بعضی از کشورهای متری بهتر و در بعضی بیشتر ، در برخی با رعایت آزادی و در بعضی بقیمت فدا کردن این آزادی و با اصول دیکتاتوری صورت میگرفت ، ولی بهر صورت و در هر کدام از این شقوق بنحوی در بهبود وضع زندگی عمومی قدم برداشته میشد .

اصولاً وجود همین تناقضات و بیعدالیهای اجتماعی ، ولزوم همین تعدیل طبقاتی و توزیع عادلانه ثروت ملی ، درصد ساله اخیر باعث شد که تغییرات و انقلابات فراوانی در جهان روی دهد و رژیمهای گوناگونی زیر و رو شوند و جای خود را به رژیمهای دیگر بسپارند ، در کشورهای مختلف ، افراد مختلفی پیدا شدند که بعلت همین مظالم و بیعدالیهای اجتماعی مرامهایی بوجود آوردند که بنظر خودشان و در محیط و شرائط خاص اجتماع خودشان بهتر منعکس کننده افکار و تمایلات شخصی آنها و یا منافع طبقاتی بود که ایشان بدان تعلق داشتند و یا با آن آشنا بودند . اینان این اصول و مرامها را یا از راه قلم و یا بوسیله انقلابات خونین و گرفتن قدرت در دست خویش بمرحله عرضه و یا اجرا در آوردند و آنها را با موفقیتی کم یا بیش دنبال کردند . آنچه در این کشورها بصورت‌های گوناگون ولی با یک هدف و منظور نهائی واحد روی داد امری بود که بمقتضای الزام تاریخ و سیر

تحول جامعه بشری صورت میگرفت، زیرا در عصر ما اساس اجتماع چند هزار ساله بشری دچار دگرگونی عمیق و اساسی شده است. آن نظم اجتماعی که در طول قرون متمادی برقرار شده بود، و در آن وجود امتیازات و تبعیضهای طبقاتی امری کمابیش طبیعی شمرده میشد، با پیشرفت آموزش و رشد فکری اجتماعی و علمی و صنعتی افراد امروز دیگر بهیچوجه قابل قبول نیست.

آخرین کوششی که در سطح جهانی برای قبولاندن اصل برتری نژادی صورت گرفت با خونین ترین جنگ تاریخ جهان برای همیشه شکست خورد و جای خود را بمنشور ملل متحد سپرد که اساس آن حق بر خورداری مساوی کلیه نژادها و ملتها و مذاهب و افراد از حقوق طبیعی انسانی است. حتی کلیسا نیز که بدلیل وابستگی خود با اصول آسمانی حق دارد سازمانهای خویش را ابدی بشمارد، بطوریکه میبینیم داوطلبانه بتحول عمیق و وسیعی در این سازمانها و اصول برای تطبیق خود با الزامات اجتماعی امروز جهان دست زده است. خوشبختانه روح واقعی مقررات اسلامی همواره با این تحولات و تغییرات هماهنگ بوده است.

بنابراین برای کشور و ملت ما چاره‌ای جز این نبود که اگر بخواهد در زمره ممالک زنده و مترقی و مستقل جهان باقی بماند، شالوده اجتماعی کهن را زیر و رو کند و آینده خویش را بر اساس اجتماعی تازه‌ای که با مقتضیات و احتیاجات دنیای امروز هماهنگی داشته باشد پی ریزی نماید.

با مطالعات کافی در اجتماع ایران، و تشخیص و تعیین نقاط ضعف و احتیاجات و امکانات خودمان، و با مطالعه در مقررات و سازمانها و برنامه‌های اجتماعی دیگران، و با تحلیل و تجزیه مرامهای

گوناگونی که سائیرین یا عرضه و یا اجرا کرده بودند ، و با غور و بررسی آنها و نتیجه گیری از همه آنها، بالاخره بدین نتیجه رسیدم که مملکت ما احتیاج بیک انقلاب عمیق و اساسی دارد که در یک زمان و با یک جهش بتمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث بیعدالتی و ظلم و استثمار میشود و همچنین بتمام جنبه های ارتجاعی که مایه جلو گیری از پیشرفت و ممد عقب افتادگی است خاتمه دهد ، و برای ساختن اجتماع جدیدی در جای آن راههائی ارائه نماید که بیشتر و بهتر بدرد خود ما بخورد ، یعنی با روحیات ایرانی و اخلاق ایرانی ، بامقتضیات اقلیمی و جغرافیائی این سرزمین ، بامختصات و سنن روحی و تاریخی این ملت سازگار و هم آهنگ باشد ، و در عین حال سریعتر ما را بهدف خود برساند ، که طبعاً چنین هدفی نمیتوانست از همگامی با مترقی ترین اجتماعات امروزی جهان کمتر باشد .

در تمام این طرح ریزیها و نقشه ها ، دو عامل میبایست بهر حال برای ما اساسی و مقدس باشد : یکی اتکاء باصول معنویت و اعتقادات مذهبی که طبعاً در مورد ما عبارت از مذهب اسلام است ( زیرا هم مردم و جامعه ما به دین و معتقدات خود صمیمانه پای بند هستند و هم مفهوم واقعی مذهب تحکم کننده و قوام دهنده نظم روحی و معنوی ما است ) ، دیگری حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی و حتی تقویت آنها بطوریکه از هر وقت دیگر در تاریخ ما قویتر و بیشتر باشد ، زیرا هر قدر هم پیشرفت مادی درخشان باشد اجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی و آزادیهای فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد قابل دوام نیست ، و تازه در آن لطف و جاذبه ای نمیتوان یافت . فکر میکنم اصولاً برخوردار نبودن از

لذات معنوی و روحی خود ابتلاء بزرگی است که برای کمترجامعه‌ای قابل تحمل است .

وقتی که پس از مطالعات ممتد باین نتیجه رسیدم که چنین انقلاب اجتماعی همه جانبه‌ای برای نجات کشور و ارتقاء آن به صف مترقی‌ترین ملل و جوامع امروزی جهان امری ضروری است ، خوب احساس کردم که وظیفه من درین مورد چیست . توجه بحوادث گوناگون گذشته که در آنها هر بار بطوری معجزه آسا از مهالک گوناگون رهائی یافته بودم ، و توجه بدانکه در مدت سلطنت خود من مملکت من نیز بکرات بهمین طریق معجزه آسا از خطر سقوط نجات یافت ، مرا متوجه این حقیقت میکرد که هنوز مأموریت من در خدمت باین آب و خاک پایان نرسیده است ، و شاید رازی را فاش نکرده باشم اگر بگویم برای خودم مسلم بود که خداوند مایل بود کارهائی بدست من و برای خدمت بملت ایران انجام بگیرد که شاید از دست دیگری ساخته نبود . من در تمام آنچه کرده‌ام ، و آنچه خواهم کرد ، خود را عاملی برای اجرای مشیات الهی بیش نمیبینم ، و فقط از درگاه احدیتش مسئلت دارم که همواره مرا در انجام مشیات کامله خویش براه راست هدایت فرماید و از اشتباه دوردارد .

در سال ۱۳۴۱ ، بعد از طی نشیب و فرازهای گوناگون در موقعیتی قرار داشتم که اجازه این کار را بمن میداد . ملت ایران بمن اعتماد کامل داشت و آن پیوند قلبی و روحی که قبلاً بدان اشاره کردم از هر وقت دیگری میان من و ملت استوارتر بود . ملت ایران شاهد آن بود که من در تمام مدت سلطنتم برای حفظ استقلال مملکت مبارزات گوناگونی کرده بودم که یکی از آنها باز گرداندن



آذربایجان باغوش مام وطن بود . شاهد آن بود که با تقسیم املاک خودم بزارعین و با بخشیدن بیش از هشتاد درصد ثروت شخصی خویش بامور خیریه ویا برای پیشرفت کارهای مملکت ، تا آنجا که برای شخص من امکان داشت در خدمت بمملکت و ملت خودم کوشیده بودم . با اتکاء بهمین اعتماد کامل ملت و با توجه بدانکه هدف من در ایجاد تحول چیزی جز سعادت جامعه ایرانی نبود . و یقین داشتم که ملت هوشمند ایران این موضوع را بخوبی احساس میکند . حاصل مطالعات خودم را در یک برنامه انقلابی بمعرض افکار عمومی گذاشتم و برای تصویب برای ملت ایران واگذار کردم . روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ مردم ایران این برنامه را با اکثریتی قاطع تصویب کردند و بدین ترتیب انقلاب اجتماعی عظیم ایران با دموکراتیکترین صورت ممکن وارد مرحله عمل گردید .

فلسفه و روح این انقلاب چه بود ؟ همانطور که گفتم ، این انقلاب در درجه اول یک انقلاب ایرانی و منطبق با روح و سنن ایرانی بود . ما این انقلاب را بصورت یک کالای وارداتی تحویل ملت ندادیم ، زیرا اصولاً شأن ملت ما که خود در طول هزاران سال خلاق فکر و فلسفه و منطق بوده است این نیست که در این مورد « جامه عاریت » دیگران را برتن کند . ما راههایی بر اساس نبوغ ایرانی و با در نظر گرفتن تمام اصول ذکر شده اتخاذ کرده بودیم که طبعاً در آنها از تجارب مفید دیگران استفاده شده بود ، ولی بخصوص هر قسمت از آن که لازم بود ابداع خود ما بود .

امرسن ، نویسنده و متفکر بزرگ امریکائی قرن نوزدهم ، گوئی درست در وصف این انقلاب ما نوشته است : « در تاریخ اصلاحات .

هر طرح وقتی واقعاً اصیل و خوب بوده که حاصل اندیشه و خواست صحیح یک نفر یا یک اجتماع بوده ، ولی هر وقت که فقط از دیگران گرفته شده بجای سود زیان بخشیده است .

بدیهی است در این انقلاب اصیل ما همه جا آن دو اصل مقدس و کلی که ذکر کردم ، یعنی توجه بمعنویات و مذهب و حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی ، و نیز این اصل کلی که هر نوع آثار استثمار و هروضعی که فقط بنفع یک اقلیت محدود و بزیان اکثریت باشد از میان برود رعایت شده بود .

بخاطر تحقق این هدفها بود که میبایست اصلاحات ارضی انجام گیرد و اصول فتودالیزم و روابط ارباب و رعیتی از میان برود ؛ میبایست روابط کارگر با کارفرما براساس جدیدی قرار گیرد که کارگر خودش را استثمار شده احساس نکند ؛ میبایست نیمی از جمعیت مملکت یعنی جامعه زنان ایرانی دیگر در زمره دیوانگان و بدکاران از حقوق اجتماعی خود محروم نباشند ؛ میبایست ننگ و بلای بیسوادی از مملکت ما ریشه کن شود و آن عده بیسواد که طبعاً نمیتوانستند حقوق خود را بشناسند تا از آن دفاع کنند بدل بمردمی مطمع و آشنا بحقوق خود گردند ؛ میبایست دیگر کسانی پیدا نشوند که بر اثر فقدان وسائل بهداشتی و نبودن پرستار و دلسوز یا از بیماریهای مختلف تلف شوند و یا با رنجوری و فلاکت و بد بختی عمر بگذرانند ؛ میبایست آثار عقب افتادگی در دهات کشور از میان برود و روستاهای فقیر و غیر آباد با شاهراههای مواصلاتی مملکت مرتبط گردند و وضعی هماهنگ با تمدن امروز دنیا پیدا کنند .

از طرف دیگر فلسفه انقلاب ما ایجاب میکرد که ما در طرز

استفاده از منابع ثروت مملکت اصول صحیح منطق و عدالت را رعایت کنیم . لازمه این امر این بود که ثروت خدا دادی کشور ، یعنی چیزی که افراد در خلق آن دستی نداشته و زحمتی نکشیده‌اند ، از قبیل معادن بزرگ زیرزمینی یا ماهیهای دریا های ایران یا جنگلها و مراتع بزرگ طبیعی و همچنین صنایع بزرگی که تعیین کننده قیمتها میشوند و جنبه تراست و کارتل پیدا میکنند در اختیار افراد و یا شرکتهائی قرار نگیرند که عملاً جانشین اقلیتهای سابق ملوک الطوائفی و با هیئتهای حاکمه از بین رفته شوند و ازین راه اجتماع جدید ایران دچار هیأت حاکمه تازه ای از سرمایه دارهای این قبیل صنایع تعیین کننده قیمتها گردد . باین جهت تشخیص دادیم که اموری که جنبه عمومی دارد و مربوط به همه افراد مملکت است ، نمیتواند صورتی غیر دولتی یعنی در واقع غیر ملی داشته باشد . راه آهن ، پست و تلگراف ، خطوط هوائی ، صنایع نفت و فولاد و امثال آنها باید در خدمت همه اجتماع ایران قرار بگیرند و باقی بمانند . همینطور جنگلها و مراتع ایران و شیلات ایران و سدها و رودخانه ها و هر چیز دیگری از این قبیل متعلق بعموم مردم افراد مملکتند و کسی حق مالکیت خصوصی بر آنها را ندارد .

در مورد سدها و رودخانه ها و بطور کلی آنچه بمنابع آب کشور مربوط میشود ، باید گفت که این موضوع مستقیماً با آینده و با حیات و سرنوشت ملی ما ارتباط دارد ، و بهمین جهت اهمیت آن بقدری است که در آینده ملی شدن این منابع دهمین اصل انقلاب ما اعلام خواهد شد . در این باره در فصل مربوط به اصلاحات ارضی توضیح مبسوط خواهم داد .

ونی در عین حال که ما این منابع متعلق بعموم و همچنین صنایع

اصلی و بزرگ را که جنبه تعیین کننده قیمت‌ها را دارند ملی اعلام میکنیم ، فلسفه انقلاب ما با در نظر گرفتن همان اصل آزادی فردی و اجتماعی که بدان اشاره کردم ، مشوق هر گونه ابتکار فردی و شخصی و هر گونه انگیزه برای ترقی در رشته‌های گوناگون اجتماعی و صنعتی است .

بدیهی است اصول کلی انقلاب ایران غیر قابل تغییر است ، ولی در صورتیکه در فروع و در طرز اجرای این اصول احتیاج به ترمیم و تکمیلی پیدا شود و راههای بهتری بر اساس پیشرفتهای علمی و تکنیکی جهان یافت گردد ، مسلماً ما از این طرق استفاده خواهیم کرد ، زیرا ما خویش را در چهار دیواری هیچ گونه عقاید منجمدی محبوس نکرده‌ایم .

این انقلاب ، بهمان جهاتی که گفته شد ، میتواند خود را همواره و باسانی با احتیاجات اجتماع ایران و طبقات مختلف جامعه ایرانی و در عین حال با بهترین پیشرفتهای علمی و فنی و اجتماعی دنیای کنونی تطبیق بدهد ، و این قدرت واقعی انقلاب ما است .

ما معتقدیم که دیگر دوران اصول مرامی خشک و انعطاف ناپذیر گذشته سپری شده ، و بسیاری از مرامها بدان صورتی که در اصل عرضه شده‌اند نمیتوانند جوابگوی احتیاجات جامعه‌ای باشند که پیوسته در حال تحول است ، و طبعاً بهمین جهت است که عملاً شاهد تغییر و تحول تدریجی این مرامها هستیم .

آنچه امروزه جامعه بشری بدان نیازمند است پیروی از اصولی است که نه متکی بر کینه توزی و حقد و آزدشمنی باشد و نه استثمار و حفظ منافع یک عده را بزبان عد دیگر موجب شود . بشریت ، امروز

پیش از هر وقت دیگر احتیاج بتفاهم ، بدوستی و محبت ، به عشق به ممنوع دارد . رهبران واقعی سیاسی یا معنوی هیچ اجتماعی حق ندارند جوامع انسانی را بدریدن یکدیگر و به از میان بردن و نابود کردن ممنوعان خود تشویق کنند ، بلکه میباید بدانان راه همزیستی و همکاری را بیاموزند . باید تحولاتی را بوجود آورند و تسهیل کنند که نتیجه آنها استقرار دوستی بیشتر و صحیحتر میان همه افراد و جوامع باشد ، تا در پرتو آن تمام اجزاء خانواده بزرگ بشری با کمک یکدیگر کاروان تمدن انسانی را بسوی ترقی و تعالی همه جانبه پیش ببرند .

انقلاب مادرست در همین جهت و براساس همین اصول مقدسی یعنی بر پایه معنویت و محبت و دوستی و عشق و تفاهم تکوین یافته است . مادر این راه عملاً پیرو آن اصول عالیله مذهبی و اخلاقی و فکری هستیم که در طول هزاران سال وجه مشخص فرهنگ اصیل ایران بوده است . چه تعالیم کهن زرتشتی ، چه اصول و مقررات عالیله اسلامی ، چه افکار و تعلیمات فلاسفه و متفکران و عرفا و شعرا و نویسندگان ایران ، همه و همه بما آموخته اند که لازمه زندگی هر اجتماع واقعی محبت و دوستی و تفاهم است . ما همواره بیعدالتی و دروغ و کینه و خودخواهی را آثار اهریمنی و نشان تاریکی و پلیدی دانسته و پیوسته روی بجانب عدالت و راستی و محبت و بشر دوستی داشته ایم ، و معتقدیم که جامعه انسانی نیز جز در پرتو این اصول نمیتواند برستگاری و پیشرفت واقعی برسد . هیچیک از مرامهایی که بر پایه دشمنی و نفاق افکنی و از میان بردن طبقه یا طبقاتی بنفع طبقات دیگر یا استثمار افراد و طبقاتی از جانب طبقات و افراد دیگر متکی باشد نمیتواند مورد قبول مآقرار

گیرد ، زیرا اساساً این اصول با روح ملی ما ، با فرهنگ ما ، با طرز فکر ما سازگار نیست .

یکی از الزامات و مشخصات برجسته چنین انقلابی تحقق اصل اقتصاد دموکراتیک است . اصولاً یک دموکراسی سیاسی نمیتواند مفهومی واقعی داشته باشد مگر آنکه با دموکراسی اقتصادی تکمیل شود . در این اقتصاد دموکراتیک هیچگونه عامل استثماری نباید دخالت داشته باشد ، خواه این استثمار بوسیله شخص یا بوسیله دولت و خواه توسط دسته‌ای که مدافع یک اقلیت یا یکی از طبقات اجتماع باشند انجام پذیرد .

اقتصاد دموکراتیک با حفظ آزادیهای اساسی که بدانها اشاره شد ، انگیزه‌های فردی و بشری را با آزادی اجازه نشو و نما میدهد و هر گونه کوشش و فعالیت و نتیجه‌گیری از زحمت فردی یا دسته جمعی را امکان عمل میدهد و تشویق میکند و در عین حال انحصار هیچ کاری را در دست عده‌ای معین نمیگذارد . در این اقتصاد دموکراتیک است که میتوان عدالت اجتماعی را بهتر تأمین نمود و مسئله تولید و توزیع را بهتر حل کرد ، اخذ مالیاتها را بر اساس عادلانه و مترقی در آورد ، وضع اطمینان بخشی را برای افرادی که مشغول کارند و برای آنها که دوران کهولت و بازنشستگی را میگذرانند یا خواهند گذرانید تأمین نمود .

ما سعی داریم هر چه بیشتر در توسعه تعاونیها و بیمه‌های اجتماعی بکوشیم ، زیرا فکر میکنم که جوابگوی احتیاجات آینده جوامع بشری در تحت هر رژیمی که باشند در درجه اول همین مؤسسات تعاونی و بیمه‌های اجتماعی است . اعتقاد ما این است که

سرنوشت هر کسی ، از هنگامیکه چشم دنیا باز میکند تا هنگامیکه دیده از جهان فرو میبندد ، باید از راه انواع بیمه‌ها از قبیل بیمه‌های تحصیل ، بیمه‌های بیماری ، بیمه‌های حوادث و اتفاقات ، بیمه‌های بازنشستگی و کهنولت و غیره تأمین شود .

می‌باید استعداد های ذاتی افراد نیز بیمه شوند ، بدین ترتیب که اگر این افراد بی بضاعت باشند از طرف دولت یا مؤسسات اجتماعی و یا انجمنهای خیریه بوسیله تأمین بورسهای تحصیلی و مطالعاتی و یا فراهم آوردن وسیله کار آنها به استعدادهای ایشان مجال شکفته شدن داده شود . در برخی از جوامع کاملاً پیشرفته جهان امروزه حتی برای شرکت در گردشگاههای دسته جمعی و استفاده از تعطیلات و نظائر این امور نیز بیمه‌های معینی تخصیص داده شده است .

همین توجه را ما در مورد مؤسسات و سازمانهای تعاونی مبذول میداریم ، زیرا این مؤسسات تعاونی اساس تحقق اقتصاد دموکراتیک هستند . تا چندی پیش بر اثر وجود یک سیستم غیر منطقی و مضر کالائی که تولید میشد برای اینکه بدست مصرف کننده برسد می‌باید از چند مرحله و یا با اصطلاح چند دست بگذرد و در هر بار بر قیمت آن افزوده شود ، بطوریکه چنین کالائی عادتاً بقیمت پنج و شش و هفت برابر وحتى گاه تا بیست برابر بهای اصلی آن بدست مصرف کننده میرسید ، و درین میان فقط معدودی واسطه و دلال بودند که بی اینکه کار مفیدی صورت داده باشند منافع سرشاری را که ازین راه بدون هیچ دلیل و منطقی حاصل میشد بجیب خود میریختند ، و طبعاً برای حفظ این منافع فساد و ارتشاء را نیز رواج میدادند . با ایجاد و توسعه شرکتهای و مؤسسات تعاونی ، که شامل رشته‌های مختلف تعاونی تولید ، تعاونی توزیع و تعاونی

مصرف است نقش مغرب این واسطه ها از میان میرود و کالائی که با شرایط صحیح تولید میشود با طرز توزیع صحیح نیز بدست خریدار میرسد ، و در نتیجه منافعی که بیجهت عاید عده معدودی مفتخوار میشد عاید عموم مصرف کنندگان میشود .

این تعاونیها چه در زندگی کشاورزی ، چه در امور کارگری ، و چه در سایر رشته های اقتصادی اساس زندگی روزمره همه مجامع و افراد خواهند بود ، و هر قدر کمیت و کیفیت آنها در جامعه نوین ایران توسعه یابد نتایج انقلاب بهتر و بیشتر تحقق خواهد یافت .

عاملی که کار مؤسسات تعاونی و مخصوصاً بیمه ها را تکمیل میکند فعالیتهای سازمانهای خیریه است که خوشبختانه کشور ما ازین حیث میتواند سرمشق و نمونه ای عالی بشمار آید . چه در زمان پدرم و در دوره سلطنت خود من مؤسسات خیریه متعدد و وسیعی از قبیل شیر و خورشید سرخ ایران و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و دهها مؤسسه دیگر ازین قبیل بوجود آمده اند که ترازنامه کار آنها واقعاً مایه سربلندی و افتخار ما و منطبق با عالیترین سنن بشر دوستی ایرانی است . مع هذا ما به پیروی از روح انقلاب ایران کوشش خیلی بیشتری در توسعه این سازمانها کرده ایم و خواهیم کرد ، که یکی از مظاهر برجسته آن سازمانهای خیریه متعددی است که در زمینه های مختلف تحت نظر شهبانوی ایران اداره میشوند . باید با خوشوقتی تمام تذکر دهم که بموازات این فعالیتها ، افراد خیرخواه و نیکوکار متعددی نیز بطور خصوصی بایجاد مؤسسات مختلف غیر انتفاعی خیریه و فرهنگی و غیره اقدام کرده اند و میکنند .

بدین ترتیب از جهات مختلف کوشش میشود که در جامعه نوین



ایران چه از راه پرورش استعدادها و دادن امکان تجلی بدانها، و چه از راه فعالیت سازمانهای تعاونی و بیمه ها و مؤسسات خیریه و اجتماعی، حداکثر تأمین برای هر فردی از افراد کشور فراهم گردد تا در پرتو آن وی بتواند شرافتمندانه و بی آنکه حاصل زحمت و کار او مورد استثمار دیگران قرار گیرد در تأمین زندگی سعادت‌مندانهای برای خود و خانواده خویش و بالا بردن سطح تولید و ثروت ملی بکوشد.

البته لازمه این کار این است که افراد یک مملکت مترقی هر کدام در کار خود یک نوع تبحری داشته باشند. چه زارع و چه کارگر و چه افرادی که در مشاغل اداری و در سایر رشته ها کار میکنند هر کدام باید در کار خود تا حدودی متخصص باشند. بطور کلی باید گفت که اجتماع ما میباید در رشته های فنی و درجات بالاتر از آن یک اجتماع کاملاً متخصص، و در کارهای تولیدی عمومی یک اجتماع حداقل نیمه متخصص باشد. تحقق این نظر مستلزم دگرگونی کامل اساس آموزش در مملکت و تطبیق آن با احتیاجات و مقتضیات جامعه جدید ایرانی است. برای تأمین این منظور باید اضافه بر آموزش ابتدائی که جنبه اجباری دارد، و از میان بردن بیسوادی که مشغول آن هستیم، کاری کنیم که در مراحل بعد از آن بسته به لیاقت و استعداد هر فردی امکان تحصیل بدو در مدارس حرفه ای و تخصصی که باید در تمام رشته ها ایجاد گردد داده شود تا در این مدارس افراد متخصص و یانیمه متخصص تربیت شوند، و در عین حال آنها تکیه مغزهای برجسته دارند و یاد در رشته خاصی صاحب نبوغ هستند بتوانند در رشته های

مختلف علوم آنقدر پیش بروند که حیاناََ مخترعین و متخصصین و کادر عالیه اداری مملکت را بوجود آورند.

امکاناتی که یک چنین جامعه‌ای ایجاد میکند بقدری وسیع است که زمینه برای بروز و تجلی انواع استعدادها در آن بنحو بیسابقه‌ای فراهم خواهد شد، و تمدن و فرهنگ چنین مملکت و ملتی بحداعلای درخشندگی خود خواهد رسید.

چنین اجتماعی است که میتواند محکم و استوار و مطمئن، سرنوشت خود را همیشه در دست خویش داشته باشد و دیگر نوسانهای روزگار و وجود یا عدم وجود زعما و پیشوایان برجسته در این سرنوشت تأثیر قاطعی نداشته باشد. چنین جامعه‌ای برفتن رضا شاه و من دیگر دچار سرنوشتی مبهم و غیر معلوم نخواهد شد، بلکه با استحکام و اعتماد براه خود ادامه خواهد داد.

هدف انقلابی که اصول آن را بملت خودم عرضه داشتم، و ملت من با پاسخ قاطع و روشن خویش آنرا تأیید کرد، این بود که بخواست خداوند از موقعیتی که برای من فراهم شده است طوری استفاده کنم که بابنای ایرانی نو و مترقی بر پایه اصولی بسیار مستحکم و نیرومند، دیگر بود و نبود خود من در سرنوشت مملکت تأثیری نداشته باشد، زیرا مسلم است که من و دیگران دیر یا زود خواهیم رفت، ولی ایران و جامعه ایرانی باقی خواهد ماند، و وظیفه ما است که در دوران حیات خود بکوشیم تا این کشور و این جامعه هر قدر ممکن است سعادت‌مندتر و پیشرفته‌تر و مرفه‌تر گردد.

از پروردگار بزرگ مسئلت دارم که مرا بیش از پیش در این راه ارشاد فرماید، و این کشور و ملت را همواره در پناه لطف و عنایت خویش از ترقی و رفاه و سعادت بیشتری برخوردار سازد.

# اصلاحات ارضی

«حیواناتی رامیبینید نر و ماده ، سیاه و از آفتاب سوخته ، که در بیابان پریشانند و زمینی را که وابسته بدانند با دل بستگی تمام میکاوند و زیر و رو میکنند . شبا هنگام بسوراخهای خود میروند و در آنجا با لقمه نانی سیاه و کوزه‌ای آب سدجوع مینمایند . این مردم مشقت تخم پاشی و کشتکاری و حاصل برداری را از گردن دیگران برداشته‌اند ، و بهمین سبب رواست اگر از نانی که دسترنج ایشان است بالمره بی نصیب نمانند .»

این شرح را سه قرن پیش از این ، لایبرویرنویسنده و متفکر معروف فرانسه در باره دهقانان آن روز کشور خود نوشت ، ولی میتوان آنرا - البته با تعدیلی خیلی بیشتر - تصویری دانست که از بسیاری از کشاورزان ایرانی در دوران قبل از انجام اصلاحات ارضی اخیر ایران ترسیم شده است .

با این وصف فراموش نکنیم که در سرزمین ایران ، از آغاز تاریخ آن ، کشاورزی جنبه یک امر مقدس و خدائی داشته است . در اوستا تصریح شده است که : «کسی که گندم میکارد ، راستی میافشاند و آئین مزدیسنای را پیروز میکند»؛ و در سرود زیبائی از وندیداد ، در

پاسخ زرتشت که از خداوند میپرسد: « کیست که زمین را بیشترین حد بشادی سیآورد؟ » اهورامزدا میگوید: « آنکس که زمین خشک را آبیاری کند و مرداب را بخشکاند و از آن کشتزاری بسازد. »

در تمام دوران باستانی ما این روح احترام وافر بکشاورزی از ارکان تمدن ایرانی بوده است. شاید نمونه جالبی از این سنت را بتوان در شرحی یافت که هرودوت مورخ معروف یونانی در توصیف سفر جنگی خشایارشا به یونان نوشته است. وی حکایت میکند که شاهنشاه هخامنشی در این سفر هنگام عبور از خاک لیدی بچنار تنومند و کهنسالی رسید و چنان از دیدار شادابی و خرمی آن خرسند شد که فرمان داد آنرا با طلا بیارایند و نگهبانی بطور دائم بحفاظت از آن بگمارند. از این ماجرا « هیل » شاعر معروف آلمانی قطعه شعر زیبایی ساخته و مخصوصاً « هندل » آهنگساز نامی آلمان آنرا مایه اصلی اپرای معروف خود بنام « خشایارشا » قرار داده است که قسمتی از آن که مربوط به ماجرای این درخت است بصورت یکی از قطعات جاودانی موسیقی کلاسیک غرب درآمده است.

در باره این سنت ملی ایرانیان در احترام عمیق بکشاورزی، شواهد متعددی از مورخان یونانی برای ما باقی مانده است. گزنفون در کتاب « اکونومیک » خود گفته سقراط را چنین نقل میکند: « شاهنشاهان ایران غالباً بقسمتهای مختلف از قلمرو پهناور خویش شخصاً سفر میکنند، و اگر ببینند که در ایالتی زمینهای آباد و درختان بارور زیاد است به وانی آن پاداش میدهند و گاه شهرستانی را به استان او میافزایند، ولی هرگاه برآنان معلوم شود که جمعیت استانی کم و زمینهای بایر آن زیاد است و دریابند که این وضع حاصل اخلاق

بد والی یا مسامحه و کوتاهی او است وی را تغییر میدهند و کیفی  
میکنند ، و بجای او والی دیگری را میگذارند . شاه ایران هر وقت  
میخواهد هدیه‌ای بدهد ، در درجه اول آنرا بکسانی میدهد که زمین  
بیشتری را آباد کرده باشند . وی هر جا که اقامت کند و بهر جا که  
رود همیشه مراقب است که زمینها پراز باغ و رستنی‌ها باشد و این  
باغها را «پردیس» مینامند\* .

برای من نقل این مدارك تاریخی مایه خوشوقتی است ، زیرا  
بخوبی نشان میدهد که در کشور من از دیرباز کشاورزی و آبادانی چه مقام  
شایسته‌ای داشته ، و در عصری که پادشاهان آشور و بابل به ریشه کن  
کردن فلان قدر از درختان و تبدیل فلان اندازه از کشتزارهای پهناور  
به بیغوله‌ها و شوره‌زارها تفاخر میکردند ، مردم ایران با چه عشق  
و محبتی به زمین و غله و درخت مینگریسته‌اند .

بطوریکه نوشته‌اند احداث قنات‌ها و مجاری زیر زمینی آب  
از ابداعات ایرانیان بوده است . بنا بگفته پولیب مورخ یونانی ،  
برای تشویق مردم ایران به حفر قنات شاهان هخامنشی مقرر داشته  
بودند که هر کس زمین بیحاصلی را از این راه آبیاری و کشت کند  
تا پنج پست او عایدات آن زمین از آن او و فرزندانش باشد .

بطور کلی از لحاظ مذهبی در آئین ایرانیان باستان احیاء زمین ،  
آبیاری ، تخم افشانی ، درختکاری و گله‌داری ، از کارهایی بوده که نشان  
دوست داشتن اهورامزدا بشمار میرفته است . از لحاظ اجتماعی نیز

---

\* این همان کلمه‌ای است که در بسیاری از زبانهای اروپائی با  
تلفظ‌های مختلف معنی بهشت میدهد ، و اعراب آنرا بصورت فردوس معرب  
کرده‌اند .

همواره کشاورزان یکی از طبقات اصلی جامعه ایرانی بشمار آمده‌اند. در اوستا جامعه ایرانی به سه طبقه روحانیان، سپاهیان و کشاورزان تقسیم شده و فقط در زمان ساسانی بر این سه طبقه طبقه‌ای بنام دیوران افزوده شده است. ولی از لحاظ مالکیت، طبقه کشاورز به دو دسته مجزای دهقان و زارع تقسیم می‌شده است، که دسته اول مالکان زمین‌ها و دسته دوم کارگران زمین یا بنا بر اصطلاحی که تا چندی پیش رایج بود «رعایا» بودند، و غالباً بین این دو طبقه اختلاطی وجود نداشت. البته باید این حقیقت را باستناد مدارک تاریخی تذکر داد که در عین توجه خاصی که بامر کشاورزی مبذول می‌شد، رعایای ایرانی در هیچ‌یک از ادوار باستانی از لحاظ اجتماعی دارای حقوق خاصی نبودند و امتیازات طبقاتی ناملاً در جامعه ایران حکمفرما بود. رعایا غالباً به زمینهای خود وابسته بودند و با خود این زمینها در خدمت مالکان جدید در می‌آمدند.

در زمان اسکانی بعلت طریقه فئودالی حکومت مالکیت نیز بیشتر جنبه فئودالی پیدا کرد و سرداران و حکام محلی املاک وسیع زراعتی را در دست در اختیار خود در آوردند، و بهمین نسبت نفوذ مالکین در سر نوشت و زندگی رعایای خود بیشتر شد. ولی در دوران ساسانی وضع مالکیت و کشاورزی تقریباً بصورت زمان هخامنشی بازگشت. با این وصف در این دوران چندین بار سهمیه مالک و زارع گاه ب‌نفع این و گاه ب‌نفع آن تغییر کرد، تا بالاخره در اواخر عصر ساسانی این وضع بالمره ب‌نفع مالکین درآمد، و این خود یکی از علل اصلی آن نارضائیی اجتماعی بود که در زمان حمله اعراب تا حد زیادی در جامعه ایرانی وجود داشت.

در عصر ساسانی گاهی دولت زمینهای بایر و موات را با فراد  
متمکن واگذار میکرد بدین شرط که آنها را در مدتی معین آباد کنند،  
اما این واگذاری زمین ایجاد مالکیت نمیکرد و دولت در هر موقع  
میتوانست این قرارداد را فسخ کند. البته در موارد بسیاری این کار  
مایه سوء استفاده مالکین بزرگ میشد. مثلاً داستان معروفی  
حاکمی است که بهرام ساسانی مقدار زیادی از زمینهای آباد را برخی  
از اطرافیان خویش داد و این کار موجب نا رضائی کشاورزان و در  
نتیجه خرابی دهات آنان گردید، تا اینکه یکی از سوبدان در سفری  
همراه شاه شبی برای اینکه وی را متوجه اشتباه خود کند صدای  
دو جغد را که از دور دست بگوش میرسید برای او معنی کرد و از زبان  
جغد تر به جغد ماده که خواستار شیربها بود قول داد که اگر وضع  
بدین منوال بگذرد نه یک ده بلکه هزاران دهکده ویران بدو کابین  
خواهد داد. ظاهراً همین تذکر بجا باعث شد که شاه دستور داد  
آن کشتزارها را باز گیرند و دوباره بکشاورزان اصلی سپارند.

طبیعة عصر اسلامی طبعاً مساوات و عدالت بسیار با خود همراه  
آورد، زیرا آئین اسلام با هرگونه اجحاف و تحمیلی مخالف بود.  
در احادیث آمده است که حضرت محمد شخصاً چندین چاه حفر فرمود  
و چند مزرعه احداث کرد، و حضرت علی بیست و پنج سال بکار تأسیس  
نخلستانها و حفر قنات و ایجاد مزارع پرداخت. همچنین گفته اند  
که حضرت صادق حتی در روزهای گرم تابستان عربستان بیل و کلنگ  
بدست میگرفت و مساحی و آبیاری میکرد و گود برای کاشتن نخل  
میکند. برای نشان دادن طرز فکر واقعی اسلامی نقل این قسمت از  
نامه معروف حضرت علی که بامقام خلیفه مسلمین به مالکک اشتهر

والی مصر مرقوم فرموده است بیمناسبت نیست : « وقتی که رعیت در رفاه بسر برد و تنگدست نباشد ، خراج را براحتی میتواند پرداخت . اما در آنروز که دهکده روی بویرانی داشته باشد وساکنان آن فقیرانی بیش نباشند ، چنین مردمی فرمان دهخدارا نپذیرند و بچیزی نگیرند ، و مردم هیچ روستا دچار مسکنت نشوند مگر آنکه والی حریص داشته باشند که از انقلابات جهان تجربه نیندوخته باشد و نداند که هر چه بستم گردد آید دیر یا زود حوادث روزگار آن را بسوزد . »

متأسفانه این طرز فکر عالی در زمان خلفای اموی و عباسی بکلی تغییر کرد و تعالیم واقع بینانه حضرت علی علیه السلام مورد پیروی قرار نگرفت . متنفذین معلی بصورت سردار یا حاکم املاک مردم را منظمأ غصب کردند و مالکیتهای بزرگ را بنحوی بارزتر از دورانهای اشکانی و ساسانی تجدید نمودند ، بطوریکه مثلاً تمام خراسان بزرگ آن روز به تملک دو یا سه نفر از سرداران درآمد . بدیهی است چنین مالکیت‌هایی هیچوقت نمیتوانست حاصل اعمال حقوقی باشد که با رضایت فروشندگان انجام گرفته باشد .

پس از تهاجم مغول بایران مالکیتهای بازهم بزرگتری پیدا شد . مثلاً نوشته اند که از مراغه تا همدان یکسره املاک فتود الی بنام امیر چوپان بود ، و تازه وی املاک زیاد دیگری نیز در خراسان داشت . خواجه رشید الدین فضل الله سیاستمدار و مورخ معروف عصر مغول آنقدر زمین از املاک خود برای مصارف مقبره خویش وقف کرد که تنها عایدی سالانه آن یک میلیون دینار طلا میشد .

ولی همین رشیدالدین جریان را نقل میکند که بخوبی نشان میدهد وقتی که چنین مالکیت‌های بزرگی پیدا شود بر اثر اجحافی که



طبعاً یک کشاورزان میشود چگونه وضع دهقانان روز بروز بوخامت بیشتری میگراید. وی مینویسد که در زمان خود او یکی از مالکین بزرگ به فیروز آباد از دهات مهم یزد رفت تا عواید مالکی را که مال او بود ببیند، ولی سه روز تمام کوشید تا کسی را از جمع رعایا که عموماً فرار کرده و ترک خانه و مسکن گفته بودند بیاید و هیچکس را نیافت. و در عوض هفده نفر تحصیلدار دیوانی را یافت که حواله و برات در دست داشتند و همگی بانتظار رعایا نشسته بودند، و دشتیانی را نیز دید که دور عیت را در صحرا پیدا کرده و بمیان دهکده آورده و بریسمان آویخته بود و آنها را میزد تا وادار بفاش کردن مخفی گاه سایر رعایا کند.

این مالکیت‌های بزرگ، توأم با ویرانیهای حاصله از حکومت مغول، برای ایران نتایجی واقعاً وحشتناک بیار آورد که عواقب آن حتی هنوز هم از لحاظ وسعت زمینهای بایر دامنگیر کشور ما است. مقایسه نوشته های یاقوت حموی که اندکی قبل از مغول میزیست و حمدالله مستوفی که در اواخر مغول زندگی میکرد، بخوبی نشان میدهد که در فاصله کوتاه یک قرن چه مصیبتی ازین بابت دامنگیر کشور ما شد: تنها در ناحیه همدان تعداد دهات آباد از ۶۶۰ به ۲۱۲ تنزل یافت. در ناحیه اسفراین این تعداد از ۴۵۱ به ۵۰، در بیهق از ۳۱۱ به ۴۰ و در جوین از ۱۸۹ به ۲۹ رسید و در نیشابور که قبل از هجوم مغول از آبادترین شهرهای ایران و جهان بود حتی یک ده آباد باقی نماند. عامل اصلی این سقوط بطوریکه مورخان برجسته همان عصر متذکر شده اند ظلمی بود که نسبت بکشاورزان و روستائیان میشد.

درین مورد کتاب معروف جامع التواریخ اعتراف شخص غازان خان پادشاه مغول را چنین نقل میکنند که : « کلوخ و خاشاک را در نظر این جماعت اعتبار است و رعایا را نه ، و خاشاک شوارع را آن کوفتگی نیست که رعیت را » .

عجیب است که در هر مورد که پای مالکیت‌های بسیار بزرگ در میان آمده ، در همه جا همین طرز تفکر و همین رفتار غیر عادلانه حکمفرما بوده است . در ناسه‌ای از مصر قدیم که چند هزار سال پیش نوشته شده ، وضع کشاورزان املاک یک مالک بزرگ را چنین توصیف کرده‌اند : « تحصیلدار ارباب کنار نهر ایستاده عشریه خرمن را می‌طلبد . جمعی فراش تر که های نخل در دست گرفته‌اند و منتظرند که اگر رعیت چیزی نداشته باشد که بدهد بسوی نهرش بکشند و سرش را زیر آب کنند » .

البته در آن وقت که من ب فکر اتخاذ یک راه حل قطعی برای از میان بردن شرایط غیر عادلانه و تحمل ناپذیر ارباب رعیتی در ایران افتادم وضع در کشور ما بدین صورت نبود و شرایط انسانی صورت خیلی بهتری داشت . حتی در این اواخر خرده مالکیت رواج یافته بود و زارع نیز از محصول ملک سهم میبرد . توجهی که خود من از بدو سلطنتم به بهبود وضع کشاورزان ابراز داشته بودم ، توأم با الزامات تمدن عصر جدید که بهر حال اجازه بقای وضع سابق را بدان صورت غیر انسانی نمیداد ، طبعاً در شرائط زندگانی روستائیان کم و بیش تأثیر بخشیده بود . مع هذا این شرائط جوابگوی حقوق واقعی کشاورزان و تأمین مقام این طبقه در یک اجتماع متمدنی نبود و وضعی که درین مورد وجود داشت نمیتوانست برای ما قابل قبول باشد .

بیش از نیمی از اراضی مزروع ایران متعلق به ملاکین خصوصی بود، که از میان آنها عده‌ای که تعدادشان شاید از سی نفر تجاوز نمی‌کرد (و برخی از آنها رؤسای ایلات و عشایر بودند) هر کدام تا چهل پارچه و متجاوز از آن ملک خصوصی داشتند. این مالکان معمولاً در املاک خود بسر نمی‌بردند و طبعاً توجهی به آبادانی این املاک و بهبود وضع آنها چه از نظر اصلاحات کشاورزی و چه از لحاظ وضع اجتماعی نداشتند، و اصولاً غالب اوقات خود را در تهران یا در شهرهای مختلف خارجه می‌گذرانیدند. در نتیجه کارها بدست مباشرانی اداره میشد که غالباً هدف اصلی ایشان استثمار رعایا بنفع شخصی خودشان بود.

در زمان خان خانی گذشته رفتاری که در برخی موارد با این رعایا میشد واقعاً غیر انسانی و وحشیانه بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که خان‌های محلی مستقیماً یا بوسیله مباشرین و ایادی خودشان رعایا را میکشند یا در چاه‌ها حلق‌آویز می‌کردند، و گاه نیز این رعایا مجبور میشدند تحفه‌های انسانی نزد ارباب ببرند.

بهر حال حتی در مواردی هم که این بیرحمیها در کار نبود ظلم بر رعیت و عدم تأمین حقوق حقه او امری عادی بشمار میرفت. برای تأمین مصالح مالک لازم بود رعیت حتی المقدور در جهل و فقر نگاه داشته شود. بدین جهت تا آنجا که امکان داشت از تأسیس مدارس و حتی از ایجاد درمانگاهها در روستاها جلوگیری میشد.

البته این وضع عمومیت نداشت و مالکان با انصاف و فهمیده‌ای هم بودند که وظیفه واقعی خویش را انجام میدادند، ولی این فقط بسته به روحیه و انصاف خود ایشان بود، نه آنکه جنبه الزامی در کار باشد.

برای تعدیل وضع مالکیت‌های بزرگ و تبدیل کشاورزان به خرده مالکین نخستین باز در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم بیش از دوهزار قریه و آبادی املاک سلطنتی را که متعلق بخودم بود صادر کردم. در این تعقیب این تصمیم، اراضی دهات سلطنتی نقشه برداری و سهم بندی شد تا این زارعین تقسیم گردد. ولی اندکی بعد از آن اجرای برنامه تقسیم اراضی سلطنتی توسط دولت وقت که مخالف تعدیل مالکیت بود متوقف ماند و فقط پس از سقوط آن حکومت بود که مجدداً این برنامه دنبال شد، بطوریکه تا اواسط سال ۱۳۳۷ که کار اجرای آن پایان رسید بیش از ۲۰۰۰۰ هکتار زمین مزروعی میان ۲۵۰۰۰ کشاورز تقسیم شده بود. برای این کشاورزان بانک عمران و تعاون روستائی که در سال ۱۳۳۱ تأسیس شد تراکتور و کمباین خریداری کرد و بحفر چاه‌های عمیق پرداخت و خانه‌های روستائی متعدد ساخت و بسیاری از جوانان روستائی را برای فرا گرفتن فنون کشاورزی نوین بخارج از کشور گسیل داشت.

در سال ۱۳۳۴ قانون تقسیم خالصجات دولتی وضع شد و این قانون از سال ۱۳۳۷ عملاً بمورد اجرا درآمد. حد اکثر زمینی که بهر زارع بموجب این قانون تعلق میگرفت ده هکتار زمین آبی یا پانزده هکتار زمین دیم بود. برآوردهائی که درین باره شد حاکی از این بود که با اجرای این قانون اراضی خالصه میان یکصد هزار خانواده کشاورز تقسیم خواهد شد.

با تمام اینها هنوز کار اصلی باقی مانده بود، و آن تقسیم املاک بزرگی بود که در اختیار مالکین خصوصی قرار داشت. پس از اقدام به تقسیم املاک سلطنتی تا مدت زیادی امید داشتیم که مالکان

بزرگ دیگر نیز بدین اقدام تاسی کنند، ولی متأسفانه جز دوسه نفر هیچیک از ایشان پاسخ مثبتی بدین انتظار من ندادند، و در نتیجه عملاً وضع غیر قابل تحمل ارباب و رعیتی در قسمت اعظم از کشور بحال خود باقی ماند.

چنین وضعی نه فقط مخالف با روح عدالت اجتماعی و با حقوق طبیعی انسانی بود، بلکه از نظر اقتصادی نیز بزیان کشور تمام میشد. اکثر مالکین بزرگ همان شیوه‌های فرسوده قدیمی را در کشت املاک خویش و در بهره‌برداری از آنها بکار میبردند و حاضر نبودند سرمایه‌های هنگفتی را که لازمه کشاورزی مدرن است در این املاک بکار اندازند. نتیجه این شده بود که کشاورزی ما، در عصری که در کشورهای پیشرفته پیوسته برای بهره‌برداری بیشتری از زمین کوشش میشود، تقریباً بهمان صورت چند هزار سال پیش باقی مانده بود.

در آن موقع زارع ایرانی بطور متوسط در آخر هر سال منتها ده تا پانزده هزار ریال درآمد داشت، و اگر در نظر گیریم که عائله یک زارع معمولاً از پنج نفر کمتر نیست، در سال بهر فرد از این عده دو تا سه هزار ریال میرسید. چطور میشد قبول کرد که یک زارع یا زن و یا فرزند او بتواند با ماهی ۲۵۰ ریال یا کمتر زندگی کنند؟

میگویند ریشلیو صدر اعظم معروف فرانسه رعیت را قاطر باربر مملکت لقب داده بود، و ظاهراً این تعبیر منعکس کننده طرز فکر بسیاری از مالکین ما نه تنها در گذشته بلکه در عصر حاضر بود. ولی بدیهی است که چنین تعبیری برای من قابل قبول نبود، زیرا درست بالعکس در نظر من آنهایی که در آن زمان رعیت نامیده میشدند از شریفترین و اصیلترین افراد کشور بودند. کسانی بودند که با دسترنج

خود و با حاصل تلاش شبانروزی خویش مملکت را نان میدادند ، و متأسفانه نه تنها خود از حاصل این دسترنج جز سهم ناچیزی نمیبردند بلکه غالباً از حقوق حقه انسانی و بشری خویش نیز سهمی بهمین اندازه ناچیز داشتند . از نظر من این تعبیر « سنکا » فیلسوف رومی در نامه‌ای که وی خطاب بیکى از مالکان اشرافی بزرگ رم نوشته است بسیار انسانی تر و واقع بینانه تر می‌آید که : « ... اینهایی که تو بردگان خود مینامی ، در واقع آدمیانند . هر چند دوستان ضعیف و ناتوان تو اند ، ولی در آفرینش و نژاد با تو فرقی ندارند . با تو در زیر یک آسمان بسر میبرند ، مثل تو نفس میکشند ، مثل تو زنده اند ، مثل تو هم می‌میرند » .

من قلباً احساس میکردم که بعنوان رئیس مملکت مسئول سرنوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم ، و میباید آنها را از وضع ناگوار قرون وسطائیشان بیرون بیاورم . بدینجهت از دولت خواستم که طرح قانونی جهت اجرای برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم املاک بزرگ مالکین تهیه و تقدیم پارلمان کند . این طرح در خرداد ۱۳۳۹ از تصویب مجلسین گذشت ، ولی بصورتی درآمد که بکلی ناقص هدف و منظور طرح اصلی بود و نظر دولت را در مورد اجرای اصلاحات ارضی بهیچوجه تأمین نمیکرد . مثلاً در آن بمالک اجازه داده شده بود تا دو سال بعد از تصویب قانون قسمتی از املاک خود را بورات خویش منتقل کند ، یا اینکه هر قدر از اراضی دیم و بایر را که خود میتواند اداره و کشت کند در تصرف خویش نگاه دارد ، یا قبل از شروع به تقسیم املاک هر مقدار از اراضی خود را که مایل است شخصاً بزارعین بفروشد .

بدیهی است چنین قانونی بدین صورت قابل قبول نبود ، زیرا هدف اصلی ، آن نبود که باصطلاح کسلاہ شرعی برسر امر اصلاحات ارضی گذاشته شود . آنچه هدف من بود محدودیت واقعی املاک بزرگک بنفع کشاورزان ، الغاء واقعی سیستم ارباب و رعیتی ، و بهره مند کردن واقعی این رعایا یا از حیثیت انسانی و از امکان بهره برداری مستقیم از کار و زحمت خودشان بود . بدینجهت در دیماه ۱۳۴۰ لایحه قانونی اصلاحی قانون اصلاحات ارضی بتصویب هیئت دولت رسید و بموقع اجرا گذاشته شد .

براساس این قانون میزان مالکیت برای هر فرد در تمام ایران بیک ده ششدانگ در مرحله اول محدود گردید . ضمناً چون با اجرای قانون اصلاحات ارضی در دهاتی که مالکان آنها مشمول قانون نمیشدند و یا این مالکان برای خود یک ده تمام انتخاب کرده بودند دسته‌ای همچنان بصورت رعیت باقی میماندند ، برای تکمیل قانون اصلی قانون متممی بنام مواد الحاقی در دیماه ۱۳۴۱ بتصویب رسید که براساس آن سازمان اصلاحات ارضی کل کشور آماده اجرای مرحله دوم قانون شد و این کار پس از انجام تشریفات مقدماتی از اسفند ماه ۱۳۴۳ در سراسر کشور آغاز گردید .

درین فاصله بطوری که گفتم بزرگترین جهش تاریخ ایران بنفع طبقه کشاورز انجام گرفت ، یعنی با فرماندم ششم بهمن ۱۳۴۱ این قانون از طریق اعلام قاطع اراده ملی تقریباً باتفاق آراء بتصویب رسید .

با توجه کامل با اهمیت استثنائی و فوق‌العاده این اعلام رای ملی بود که هنگام طرح این مسئله در کنگره ملی شرکتهای تعاونی

روستانی ، در روز نوزدهم دیماه ۱۳۴۱ ، چنین اعلام داشته بودم :  
« ... بحکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که در حفظ  
حقوق و اعتلاء ملت ایران یاد کرده‌ام ، نمیتوانم ناظر بیطرفی در مبارزه  
قوای یزدانی با نیروی اهریمنی باشم ، زیرا پرچم این مبارزه را خود  
بر دوش گرفته‌ام . برای آنکه هیچ قدرتی نتواند در آینده رژیم بردگی  
دهقان را از نو در مملکت مستقر سازد و ثروت‌های ملی کشور را بتاراج  
جماعتی قلیل بسپارد ، بنام رئیس قوای سه گانه سملکتی برای استقرار  
این اصلاحات از طریق مراجعه بآراء عمومی مستقیماً بمردم ایران  
رجوع میکنم ، تا بعد از این منافع خصوصی هیچکس و هیچ گروهی  
قادر به محو آثار این اصلاحات که آزادکننده دهقان از زنجیر اسارت  
رژیم ارباب ورعیتی و تأمین‌کننده آینده بهتر و عادلانه‌تر و مترقی‌تری  
برای طبقه شریف کارگر و بهبود زندگی کارمندان صدیق و زحمتکش  
دولت و رونق زندگی اصناف و پیشه‌وران است نباشد . »

در همان موقع ، و در همان نطق خود ، پیش بینی کردم که  
مسلماً عوامل ارتجاع سیاه که بخاطر حفظ منافع خود مایلند ملت  
ایران در غرقاب مذلت و فقر و بیعدالتی بماند ، و قوای مخرب سرخ  
که هدف آنها اضمحلال مملکت است ، در تخریب این برنامه خواهند  
کوشید .

این پیش بینی کاملاً وارد و واقع بینانه بود ، زیرا بلافاصله  
اقدامات تخریبی فراوانی حتی همراه با قتل و شرارت آغاز شد که  
مهمترین آنها بلوای جنوب و غائله نا میمون تهران در خرداد سال  
بعد بود . این غائله بتحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت  
گرفت که مدعی روحانیت بود ولی اصلاً معلوم نبود خانواده وی



از کجای دنیا آمده است. در عوض مسلم بود که این شخص ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه دارد، بطوریکه بعداً دیدیم که رادیوهای آوارگان بیوطن حزب سابق توده یعنی حزبی که اصولاً با خداشناسی مخالف بود از این شخص بکرات با عنوان آیت‌اله تجلیل کردند و مقام او را با اصطلاح معروف بعرش رسانیدند، ولو اینکه احیاناً تحریکات این شخص از جای دیگری آب می‌خورد.

این در واقع تکرار همان ماجرای غم انگیزی بود که در زمان پدرم در خراسان بهنگام آغاز نهضت متحدالشکل شدن لباس مردان به تحریک فرد ماجراجویی که هیچکس او را نمیشناخت و بعد هم از کشور دیگری سردرآورد، صورت گرفته بود.

البته باید نا گفته نگذاشت که آشربت بزرگ روحانیون مملکت یعنی روحانیان واقعی از این تحریکات بکلی برکنار بودند. بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با یول دسته‌ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت. اوباشان یاقریب خوردگانی که در این بلوا شرکت داشتند چه کردند؟ در خیابانهای تهران بزنهاهی بی دفاع حمله بردند. اتومبیلهای حامل دختران دانش‌آموز را شکستند. کتابخانه پارلشهر را آتش زدند. ورزشگاه را خراب کردند. مغازه‌های مردم را بتاراج دادند. و بدین ترتیب تراژنامه واقعاً پرافتخاری را از این اتحاد نا مقدس بر جای نهادند.

یک مظهر دیگر از فعالیت این نیروهای تخریبی، واقعه بیست و یکم فروردین ۱۳۴۳ بود. صبح آن روز، هنگامیکه مانند روزهای

دیگر بدقتربکار خودم در کاخ مرمر میرفتم ، یک سرباز گارد که مثل همه سربازان سوگند وفاداری یاد کرده بود با رگبار مسلسل در صدد قتل من برآمد . ولی مشیت کامله الهی که مرا تا آنوقت بارها نجات داده بود در آن روز نیز مرا از یک مرگ حتمی حفظ کرد . منتها در راه اجرای این مشیت الهی دو نگاهبان پسا کدل و وظیفه شناس برای حفظ من بافداکاری جان خویش را از کف دادند و شربت شهادت نوشیدند .

عامل این سوء قصد در همان موقع بدست این نگاهبانان از جان گذشته از پای در افتاد ، ولی محرکین اصلی او اندکی بعد کشف و بازداشت شدند و با اظهارات ایشان پرده از روی توطئه‌ای که تکوین یافته بود برداشته شد . هدف از این توطئه این بود که با کشتن من وضع و نظام موجود مملکت بهم بخورد و جنگ داخلی و بخصوص جنگهای پارتیزانی در جنگلها و کوهستانهای کشور شروع شود ، تا بقول خود این عده دولتهای بزرگ و ادار بدخالت در امور ایران گردند . ولی ، اینها میخواستند این نظم بهم بخورد که بعد از آن چه بشود ؟ که اصلاحات ارضی انجام نگیرد ؟ که به کارگران مرفقی ترین حقوق و مزایای ممکن داده نشود ؟ که زنان ایران از قید و بندهای ظالمانه آزاد نگردند ؟ که سپاهیان دانش و بهداشت و آبادانی بروستاها نروند ؟ آیا اگر سیاست این کارها نشود ، دولتهای بزرگ و ادار بدخالت در امور ما بشوند که چه نتیجه‌ای از آن گرفته شود ؟

همچنانکه بلوا و غارت پانزدهم خرداد ارمغانی بود که ارتجاع سپاه برای ما همراه آورده بود ، این توطئه نیز ارمغانی بود که کمونیست های ایرانی تربیت شده در دانشگاههای انگلستان برای مردم ما تهیه دیده

بودند. ولی هم آن تلاش، و هم این تلاش، و هم کلیه تلاشهای دیگری که برای ازمیان بردن آثار انقلاب اجتماعی ایران صورت گرفت تلاشهایی مذبوحانه بود، زیرا در آن موقع چرخ اصلاحات با قاطعیت و کوبندگی کامل بکار افتاده بود و نیروهای اهریمنی از هر جا که سرچشمه میگرفتند خواه ناخواه سرنوشتی بجز خرد شدن در زیر این چرخ نداشتند.

اجرای مقررات قانونی اصلاحات ارضی بلافاصله بعد از تصویب این قانون آغاز شد. نخستین شهرستانی که این قانون در آن اجرا گردید مراغه بود، و با تجارب حاصله از آن در سراسر شهرستانهای کشور اجرای مقررات قانونی اصلاحات ارضی شروع شد.

تا این تاریخ بر اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی وضع قانونی بیش از دومیایون خانوارزارع با تعداد عائله ای متجاوز از یازده میلیون نفر روشن شده و عملیات اجرایی این قانون در سطح روستاها جمعاً در ۵۰۰۰۰ قریه و نزدیک به ۱۷۰۰۰ مزرعه خاتمه یافته است.

برای نیل به هدفهای مرحله سوم اصلاحات ارضی که مکانیزه کردن کشاورزی ایران و بالابردن سطح محصول از راه استفاده از اصول کشاورزی عصر جدید و در نتیجه بالابردن سطح زندگی کشاورز ایرانی است، یک برنامه بیست ماده ای تدوین شده است که اصول آن عبارت است از: ترویج اصول صحیح آبیاری، توسعه و تعمیم مصرف کود شیمیائی، ترویج مکانیزاسیون کشاورزی متناسب با شرایط طبیعی و اقلیمی مناطق مختلف کشور، حفظ محصولات کشاورزی از

خطر آفات و امراض در مزارع و انبارها ، تربیت کارشناسان فنی در رشته های مختلف کشاورزی ، انتقال صحیح محصولات کشاورزی از مناطق تولید بمرکز مصرف ، تقویت و توسعه شبکه شرکتهای تعاونی و واحدهای زراعی و تشکیلات مشابه دیگر ، تثبیت واحد اقتصادی در کشاورزی ، تلفیق دامداری با زراعت ، تشویق سرمایه گذاری خصوصی در فعالیتهای کشاورزی و دامداری از طریق تأمین کمکهای فنی و اعطای وامهای نظارت شده ، تلفیق برنامه های کشاورزی با برنامه های صنعتی کشور ، عمران اراضی بایر ، بیمه تولیدات زراعی و دامی ، تشکیل شرکتهای اختصاصی تولیدات کشاورزی .

آنچه در اجرای کلیه این برنامه ها ضرورت کامل دارد توسعه شرکتهای تعاونی روستائی است ، زیرا بدون وجود این تعاونیها امکان کار واقعاً مثبت و مفیدی برای کشاورزانی که صاحب آب و ملک شده اند نخواهد بود . بدین جهت همزمان با اجرای برنامه اصلاحات ارضی شرکتهای تعاونی متعددی نیز بمنظور کمک بزارعین و روستائیان که صاحب زمین میشوند با شرکت خود روستائیان تأسیس شد و تعداد این شرکتها بسرعت افزایش یافت . این شرکتها از بدو تأسیس خود با دادن وام و اعتبار بزارعین و تهیه کود شیمیائی برای آنها و تأمین آب در مناطقی که کشاورزان آن در مضیقه بی آبی هستند برفع بسیاری از نیازمندیهای کشاورزان کمک بسیار مؤثری کرده اند .

تا پایان بهر ماه ۱۳۴۵ بیش از ۷۰۰ شرکت تعاونی باقریب ۹۰۰۰۰ عضو در کشور تأسیس شده که حوزه فعالیت آنها تقریباً

۱۶۰۰۰ روستا را شامل میشود . میزان سرمایه این شرکتها که به وسیله خود روستائیان پرداخت شده در حدود ۸۰۰ میلیون ریال است . همچنین بمنظور تمرکز قوای معنوی و مادی شرکت های تعاونی در مناطق مختلف کشور تا کنون ۴۰ اتحادیه تعاونی تأسیس شده است . برای اینکه این شرکتهای تعاونی روستائی هرچه بهتر با اصول کارها و وظائف خود آشنائی یابند ، از اواسط سال ۱۳۴۲ سازمانی بنام سازمان مرکزی تعاونی روستائی تحت حمایت و هدایت وزارت کشاورزی و بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران با سرمایه اولیه یک میلیارد ریال تأسیس شده است . وظائف اساسی این سازمان عبارت است از : آموزش اصول تعاون و روش اداره شرکتهای تعاونی و تربیت کادر برای سرپرستی این شرکتها ، توسعه شبکه تعاونی در مناطق روستائی ، کمک اعتباری به شرکتهای تعاونی بمنظور افزایش محصول و درآمد دهقانان ، بازاریابی برای فروش محصول کشاورزان ، توسعه و تقویت صنایع دستی و روستائی ، ارتباط با شرکتهای تعاونی مصرف و با سازمانهای بین المللی تعاونی . هدف اصلی این است که بتدریج اداره امور شرکتها بدست خود کشاورزان سپرده شود ، و نیز با فروش تدریجی سهام سازمان مرکزی تعاونی روستائی به اتحادیه های شرکتهای تعاونی ، مالکیت کلیه این سهام متعلق بکشاورزان شده و اداره امور آن نیز به خود آنان واگذار شود .

برای پر کردن خلأئی که بابرکناری مالکین بزرگ از روستاها بوجود آمد ، بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران کمکهای اعتباری خود را بکشاورزان همه روستاها توسعه داد ، بطوریکه در

چهار سال اخیر این بانک تنها از طریق . . . v شرکت تعاونی در حدود چهار صد میلیون ریال وام بین کشاورزان تقسیم نمود و بر رویهم در حدود ۱۷ میلیارد ریال به کشاورزان مناطق مختلف کشور وام و اعتبار داده است. با پایان مرحله دوم اصلاحات ارضی و آغاز مرحله سوم این اصلاحات، بانک اجرای طرح های اساسی رادرد هات مستقلاً بعهده گرفته است تا شرکتهای تعاونی روستائی بتوانند هرچه بیشتر به تأمین احتیاجات کوچک کشاورزان بپردازند. نکته جالب درین مورد این است که برای پرداخت وامها و کمکهای نقدی و جسی به کشاورزان در موارد عوامل نا مساعد جوی و آفات و غیره، بجای اینکه این کشاورزان برای رفع مشکلات خود بسراغ بانک روند، اکیپ های سیار بانک بدهات میروند، و در حقیقت این کمکی است که با پای خود باستقبال روستاها میشتابد. البته از نظر من همه این فعالیتها هنوز کافی نیست و حتی در مقابل آنچه باید بشود خیلی کم است، و در آینده چندین برابر آنچه تا کنون شده، باید سرمایه در این کار مصرف کنیم.

با استفاده از این امکاناتی که در اختیار کشاورز ایرانی گذاشته میشود، امیدواریم تدریجاً درآمد سرانه چنین کشاورزی با درآمد سرانه همکاران او در پیشرفته ترین ممالک دنیا تطبیق کند. قبلاً گفته شد که درآمد متوسط یک خانواده کشاورز ایرانی تا قبل از اصلاحات ارضی سالانه بین ده تا پانزده هزار ریال بود. برای اینکه فرق فاحش بین چنین درآمدی با آنچه مورد انتظار ماست معلوم شود کافی است مثالی بعنوان نمونه نقل گردد: چند سال پیش در مملکت هلند کنفرانسی تشکیل شد تا بدین موضوع رسیدگی کند که یک خانواده کشاورز

چقدر باید زمین داشته باشد تا درآمد آن کفاف مخارج خانواده را بکند؟  
میدانیم که در مملکتی مانند هلند بعلت وفور باران خطر بی‌آبی وجود  
ندارد، و تازه بقرض وجود چنین خطری کانالها و سیستمهای آبیاری  
آب را بهمه‌جا میرسانند. از طرف دیگر شرکتهای مجهز تعاونی که  
همه‌گونه احتیاج کشاورزان را از لحاظ کود شیمیائی و اعتبارات مالی  
و خرید محصولات آنها تأمین میکنند، و وجود خطوط مواصلاتی بسیار  
که همه‌جا مزارع را به شاهراهها متصل می‌سازند، و فراوانی تعمیر  
گاههای ماشین آلات کشاورزی، تسهیلات فراوانی را در دسترس  
کشاورزان گذاشته است. با وجود تمام این مزایا، نتیجه‌ای که از  
مطالعات کنفرانس مذکور بدست آمد این بود که یک خانواده  
کشاورز که عادتاً در کشوری مانند هلند تعداد افراد آن از چهار تا  
پنج نفر تجاوز نمی‌کند حد اقل باید دوازده هکتار و نیم زمین داشته  
باشد تا درآمد او در سال کفاف احتیاجات آن خانواده را بدهد.

برای اینکه عایدی یک خانواده کشاورز ایرانی بپای عایدی  
خانواده مشابه آن در کشورهای مرفعی برسد، باید حساب کنیم که  
از هر هکتاری چقدر محصول باید بدست بیاید و راه‌های رسیدن بدین  
مقدار محصول چیست، و طبعاً باید همه این تدابیر یعنی آبیاری صحیح،  
استفاده از ماشینهای زراعتی، استفاده از کود شیمیائی، تربیت فنی  
کشاورزان، مبارزه با آفات کشاورزی و سایر نکات لازم را بکار بندیم.  
از طرف دیگر فراموش نکنیم که ما برای اینکه کشوری کاملاً  
مرفعی بشویم، باید حتماً یک مملکت صنعتی شویم. لازمه چنین  
تحولی این است که ترکیب فعلی جمعیت کشور که تقریباً ۶۵ درصد  
آن در روستاها و ۳۵ درصد در شهرها زندگی میکنند تغییر کند،

بطوریکه نسبت کشاورزان از یک ربع مردم کشور بیشتر نباشد.

اگر فرض کنیم این کار در حدود ۲۰ تا ۳۰ سال طول بکشد، طبعاً در این مدت جمعیت ایران به ۴ تا ۴ میلیون نفر خواهد رسید. در صورتیکه در آن موقع واقعاً بیش از ۲۰ درصد جمعیت ایران کشاورز نباشند، تعداد این طبقه کمی بیش از دو میلیون خانواده یعنی تقریباً ده میلیون نفر خواهد بود. ما امید داریم که تا آن موقع مقدار زمینهای زیر کشت کشور به ۳۰ میلیون هکتار رسیده باشد. در آن صورت مقدار زمینی که به هر خانواده کشاورز تعلق میگیرد و درآمدی که ازین بابت عاید آن خانواده میشود مطابق درآمد ممالک متمدنی دنیا خواهد بود. ولی برای این کار باید از هم اکنون تمام پیش بینی ها و اقدامات لازم بشود. در تمام نقاط کشور که امکان سد سازی در آنها هست پس از مطالعات لازم این سدها ساخته شود و اراضی زیر سد طبق آخرین سیستم کشاورزی مورد استفاده قرار گیرند. جائی که امکان سد سازی نیست بوسیله حفر چاه های عمیق از آب های زیر زمینی مملکت - البته بمقداری که دقیقاً حساب شده باشد - برای کشاورزی استفاده شود. کود شیمیائی کافی فراهم گردد و در اختیار کشاورزان قرار گیرد. بهترین انواع بذر ها برای زارعین تهیه شود. مبارزه با آفات نباتی هر چه بیشتر توسعه یابد. برق کافی بتمام دهات ایران برسد. روستاهای کشور با سازه ها و خطوط مواصلاتی متصل گردد و خانه ها و مساکن سالم طبق اصول بهداشتی ساخته شود. بدیهی است مهمترین وسیله تأمین تمام این هدفها ایجاد و توسعه شرکتهای تعاونی تولید، شرکتهای تعاونی توزیع و شرکتهای تعاونی



مصرف است که در این مورد میباید هم سازمانهای دولتی وهم خود مردم ایران کمال کوشش و همت را بکار برند .

مسئله مهم دیگری که از جهاتی با این شرکتهای تعاونی ارتباط پیدا میکند، و از لحاظ هدفی که از اجرای اصلاحات ارضی مورد نظر است اهمیت بسیار دارد ، موضوع تأثیر وراثت در قانون اصلاحات ارضی است . طبق این قانون برای اراضی متعلق بمالک حد اکثری معین شده است که تجاوز از آن مجاز نیست . ولی در عین حال اگر بنا باشد که با فوت این مالکک زمین او بر اثر تقسیم میان وراثت قطعات کوچکتری قسمت گردد ، دیگر بهره حاصله از هر یک از این قطعات کوچک کافی برای زندگی یک خانواده کشاورز نخواهد بود ، و این خود مخالف هدف اصلاحات ارضی است .

فرض کنیم یک کشاورز در حال حاضر بطور متوسط صاحب ده هکتار زمین است و خانواده او نیز بطور معمول از پنج نفر تشکیل شده است . اگر بادر گذشت این کشاورز ، زمین ده هکتاری او بین عائله اش تقسیم شود ، یعنی بصورت قطعات دو یا سه یا چهار هکتاری درآید ، چطور صاحبان تازه این قطعات میتوانند زندگی خود و کسان خویش را با عایدی حاصله از چنین زمینی تأمین کنند؟ البته ممکن است با درآمد سه یا چهار هکتار هم زندگی کرد ، ولی این زندگی آنقدر محقر خواهد بود که نه تنها در ایران فردا که بر اساس انقلاب ما ساخته میشود ، بلکه در ایران امروز نیز که اصول انقلاب در آن پی ریزی میگردد قابل قبول نیست ، و چنین درآمدی نمیتواند با نقشه های اجتماعی ما تطبیق بکند .

بهمین جهت است که بمنظور پیش گیری از تقسیم واحد های کنونی زراعی بقطعات کوچکتر ، قانون اصلاحات ارضی در ماده ۱۹ خود تصریح کرده است که : « هر گونه معاملاتی نسبت باراضی واگذار شده که منجر به تجزیه آن اراضی بقطعات کوچکتر از حد اقلی گردد که از طرف وزارت کشاورزی برای هر منطقه تعیین میشود ممنوع و باطل است .

طبق این ماده از قانون اصلاحات ارضی ، باید درچنین موردی وراثت مالک متوفی یکی از دوکار را بکنند : یا در باره اداره ملک با یکدیگر توافق کنند و آنرا بصورت همان واحد زراعتی که هست مشترکاً اداره نمایند ، یا اینکه آن را بزراع دیگری در همان قریه بفروشند . ولی در این ماده روشن نشده است که اگر وراثت نسبت با اداره ملک موروثی با یکدیگر توافق نکنند ، و در عین حال حاضر بفروش آن نیز نشوند و یا اگر حاضر بفروش شدند برای خرید آن ملک داوطلبی نباشد ، تکلیف چیست ؟ بدین جهت پس از مطالعات لازم در نظر گرفته شد که چنین زمین زراعتی مادام که بفروش نرفته یا وراثت در امر بهره برداری از آن توافق نکرده اند در اختیار شرکتهای تعاونی قریه قرار گیرد و عایدات آن بین وراثت متوفی طبق قوانین جاریه تقسیم گردد . این طرح بصورت ماده قانونی توسط وزارت کشاورزی تسلیم مجلسین خواهد شد تا در صورت تصویب بمورد اجرا گذاشته شود .

بدین ترتیب ، یا اداره مشترک وراثت ، یا فروش ملک بزراع دیگر ، و یا اداره آن توسط شرکتهای تعاونی ، مانع آن خواهد شد که زمین بر اثر فوت مالک بقطعات کوچکتر تقسیم شده و از این راه اثر وجودی خویش را از نظر دادن عایدی کافی بافرااد خانواده از

دست بدهد . در عوض برای بالا بردن عایدی و تأمین بهره‌ بیشتری از فعالیت‌های کشاورزی بخرده مالکین و کشاورزان، تشکیل واحدهائی بنام « واحد سهامی زراعی » در نظر گرفته شده است ، زیرا بخصوص با توجه بتوسعه صنعتی روز افزون کشور و جذب طبیعی تعداد کثیری از جمعیت روستائی بمراکز صنعتی و کارگاهی شهری ، پیش بینی امکانات ایجاد واحدهای نسبتاً وسیع زراعی ضروری بنظر میرسد .

درین مورد مالکین و کشاورزان یک واحد سهامی زراعی تشکیل میدهند که در آن در واقع زمین مبدل بسهم میشود ، یعنی هر کس بنسبت زمینی که میگذارد سهم میبرد ، بعلاوه اینکه برای اضافه تولید و کار بیشتر نیز سهم اضافی به کشاورزان تعلق میگیرد ، یعنی وی اضافه برسهم زمین سهم کار نیز دارد . بدین ترتیب در موقع تقسیم با وراثت و یا احياناً خرید و فروش ، خود زمین دست نمیخورد و واحد زراعی بصورت یک واحد محفوظ میماند و فقط سهام مربوط بدین زمین است که خرید و فروش میشود .

زمینهایی که بدین ترتیب در شرکتهای زراعی جمع میشوند ممکن است یک واحد سیصد یا چهارصد یا پانصد هکتاری تشکیل بدهند که طبعاً یک چنین واحدی میتواند مقتضی همه نوع سرمایه گذاری باشد و با آخرین سیستمهای کشاورزی مکانیزه تجهیز بشود ، و بانک‌هایی که برای همین نوع کارها تأسیس شده‌اند و حتی وجوه مخصوصی که دولت باینکار تخصیص خواهد داد با اطمینان خاطر بکمک این شرکتهای خواهند آمد ، و نتیجه این خواهد بود که هر فرد کشاورز ایرانی حداکثر استفاده را چه از زحمت و چه از سرمایه خودش ببرد و دیگر پس از فوت او خانواده اش دچار عسرت یا

آوارگی نشود و زمین به مقیاسهای خیلی کوچک تقسیم نگردد .  
بالعکس با تشکیل واحدهای اقتصادی زراعتی بر اساس کشاورزی  
مدرن و مدیریت صحیح و حداکثر استفاده از منابع محلی و نیروی  
انسانی ، کشاورزی ایران روز بروز پیشرفته تر و با رونق تر شود .

\*\*\*

با توجه بشرائط و مقتضیات اجتماعی و فنی لازمه تحقق اصل  
اصلاحات ارضی ایران ، ضروری است که پیش از پایان این فصل  
در باره نظام نوین آب در ایران که در مقدمه کتاب بطور کلی بدان  
اشاره شد توضیح بیشتری داده شود ، زیرا این مسئله ای است که  
نه تنها با کشاورزی ما و با روح و اساس انقلاب ما ، بلکه اصولاً با  
حیات و موجودیت ملی ما ارتباط دارد .

مسئله کم آبی ، مسئله بسیار مهمی است که ما با آن مواجه  
هستیم و میباید از هم اکنون کمال کوشش را برای مقابله با آن  
بعمل آوریم . کشور ما بر رویهم . . . ۱۱۶۴۵۰۰۰ کیلومترمربع مساحت  
دارد که در حدود ۴۰ درصد آن قابل کشت است . ازین مقدار در  
حال حاضر فقط ۷ میلیون هکتار زیر کشت دائم آبی و دیم قرار دارد  
و در حدود ۱۰ میلیون هکتار نیز سطح اراضی آیش است ، و هنوز  
معادل ۳۳ میلیون هکتار از اراضی قابل کشت درجه یک و دو سه  
مورد استفاده قرار نگرفته است . قسمت اعظم این اراضی طبعاً درآینده  
زیر کشت قرار خواهند گرفت ، زیرا هم سطح زندگی مردم منظمأ  
بالا تر میرود ، هم باصنعتی شدن مملکت که لازمه آن مکانیزه شدن  
کشاورزی است امکانات زیادتری برای توسعه کشاورزی حاصل  
میشود ، و هم مخصوصاً جمعیت مملکت پیوسته زیادتر میگردد .

بدیهی است هر قدر زمینهای زیادتری زیر کشت بروند ، و هر قدر فعالیت صنعتی زیادتر شود ، و هر قدر سطح زندگی و بهداشت مردم بالاتر رود ، احتیاج روزانه به آب در تمام این رشته‌ها افزایش مییابد ، در صورتیکه در مقابل این افزایش منظم نیاز بآب ، بر اثر وضع جغرافیائی و اقلیمی فلات ایران مقدار آبی که هر ساله از آسمان بر کشور ما نازل میشود ثابت است و تغییری نمیکند ، و تازه خطر خشکسالی نیز همواره وجود دارد . این مقدار آب از نظر علمی حساب شده و معین است ؛ بطور کلی در مملکت ما در نواحی دریای خزر حد متوسط باران در سال یک متر ، در نیمی از کشور بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلیمتر و در یک ثلث آن فقط در حدود ۱۰۰ میلیمتر است ، و در ناحیه‌ای مانند یزد این رقم حتی از ۶۰ میلیمتر در سال تجاوز نمیکند .

بنابراین مقدار آبی که ما هر ساله میتوانیم در اختیار داشته باشیم ثابت و معین است . البته میتوان پیش بینی کرد که علم و صنعت و تکنیک بزودی راه حلی که از لحاظ اقتصادی قابل قبول باشد برای تبدیل آب شور بآب شیرین پیدا کنند . ولی اشکال ما درین مورد این است که فلات ایران در حد متوسط در یک هزار متر بالای سطح دریا قرار گرفته است ، و بفرض هم که راه حلی اقتصادی برای شیرین کردن آب دریا پیدا شود تلمبه زدن آب از مسافتات زیاد و در چنین ارتفاعی برای استفاده از آن در امر زراعت مسلماً جنبه اقتصادی نخواهد داشت . در این صورت ما باید از دو راه اقدام کنیم : اول اینکه کلیه منابع آب را در سراسر مملکت ملی کنیم ، زیرا مسلم است که هر قطره آب در مملکت بتمام مملکت و بهمه جامعه تعلق دارد . دوم اینکه

سعی کنیم در آینده صنایعی را که بخصوص احتیاج بمصرف آب دارد تا آنجا که ممکن باشد در مناطق ساحلی خود مان ایجاد کنیم، تا بدین ترتیب آب دریا در صورت شیرین شدن بلافاصله بتواند مورد استفاده کارخانه ها قرار گیرد. البته هوای سواحل خلیج فارس که باید این نوع کارخانه ها در آن ایجاد شوند غالباً خیلی گرم است، ولی با وسایل فنی امروزی خنک کردن هوای داخل کارخانه ها و نیز مطبوع کردن هوای داخل منازل مسکونی کارگران و سایر افرادی که در این صنایع کار میکنند دشوار نیست.

ملی کردن آب در کشور گذشته از آنکه مطابق با مصالح عالیه ملی ماست، با روح و مفهوم تعالیم اسلامی نیز تطبیق دارد، زیرا در احادیث اسلامی آمده است که: «مسلمانان در سه چیز با یکدیگر شریکند: آب و آتش و مراتع.»

احتیاجی بتذکر این حقیقت نیست که ریزشهای آسمانی که تبدیل بآب میشود چیزی است که افراد کشور در مورد آنها نه تلاشی به خرج میدهند و نه سرمایه گزاری میکنند، و همه این ها صرفاً عطیه الهی است که طبعاً تعلق بتمام ملت دارد. مایباید با استفاده از کاملترین اصول علمی و فنی، منابع آبهای سطحی و آبهای زیرزمینی و رودخانه ها و دریاچه های آب شیرین را در کشور خود دقیقاً برآورد و ثبت کنیم، سپس با حداکثر استفاده از تکنیک و صنعت آنها را با اصطلاح مهار نمائیم و با کمال صرفه جوئی و با حد اعلاّی بازده، بترتیب اولویت بمصرف رفع نیاز مندیهای خانگی و شهری و کشاورزی و صنعتی برسانیم. کمال مطلوب این است که توسعه منابع آب و انتقال آنها تا مجاورت

روستاها، بنحوی صورت گیرد که هریک از افراد ملت که از طریق کشاورزی زندگی میکنند، مقدار آب مورد نیاز خود را - نه بیشتر و نه کمتر - در فصل مساعد کاشت بدست آورد، و برخی عادلانه از این موهبت خداوندی و ثروت ملی بهره مند شود. همینطور به هر فرد دیگر ایرانی، چه برای نوشیدنش، چه برای نظافتش، چه برای مصارف صنعتی، بتناسب کار و احتیاجش آب تحویل شود، تا این ماده حیاتی که اساس زندگی است بیجهت بهدر نرفته باشد.

در تأمین این منظور میباید در قوانین و مقرراتی که در گذشته حاکم بر منابع آب و نحوه توسعه و بهره برداری از آن بوده تجدید نظر کلی بعمل آید. از آغاز مشروطیت ایران درسی و هشت قانون بطور مستقیم و غیرمستقیم بمسائل مربوط بآب اشاره شده است که آخرین آنها قانون مربوطه به بهره برداری و نظارت آبهای زیر زمینی است. ولی هیچکدام از این قوانین برای تأمین کامل منافع ملی ما درین زمینه کافی نیست.

حتی بسیاری از مقرراتی که اکنون مورد اجرا است، مانع بزرگی در راه توسعه منابع آب سطحی و احداث سدهای مخزنی بوجود آورده و باعث شده است که با تلف شدن آبی که با زحمت بسیار و سرمایه گزاریهای سنگین تقریباً بطور رایگان بدست معدودی از صاحبان حقا به میرسد، و با قوانین موجود در کیفیت مصرف و تعیین اولویت های برنامه کشت و کشاورزی، قسمتی از ثمره فعالیتها و سرمایه گزاریهای دولت بهدر برود.

بنابر این ضرورت دارد که دولت سیاست دراز مدتی را در مورد اصول حاکم بر برنامه های توسعه منابع آب با توجه باینکه در

کلیه قوانین موضوعه و همه اقداماتی که بعمل میآید اساس کار توزیع هرچه عادلانه تر ثروت ملی و استفاده افراد از مواهب و منابع طبیعی به تناسب نیاز مشروع و اندازه تلاش و کار آنها باشد، در نظر گیرد و بمورد اجرا در آورد.

اصول چنین سیاستی عبارت است از: نظارت دولت بر تأمین و تنظیم آب مورد احتیاج کشاورزی اعم از کشت زمستانی یا تابستانی یا باغ داری با توجه به امکانات فنی و مالی و محلی، ایجاد سازمانهای آب منطقه‌ای و مؤسسات تعاونی تأمین و توزیع آب، اجرای طرحهای مهار کردن آبهای سطحی و ذخیره آنها، استخراج صحیح آبهای زیرزمینی و بهره برداری از آنها. باید در نظر گرفته شود که هر فرد ایرانی حق دارد تا حد نیازمند بهای واقعی و معقول خود برای مصارف خانگی یا کشاورزی یا صنعتی از آبهای مملکت استفاده کند، ولی این حق قابل تملک نیست و هیچ کس مجاز نیست قسمتی از این ثروت ملی را عمداً یا سهواً تلف کند، یا آنرا بصورت غیر قابل استفاده در آورد، یا از راه احتکار وسیله معاملات بازرگانی و تحصیل سود قرار دهد. دولت مکلف است با تهیه طرحهای مهار کردن آب رودخانه‌ها و سیلابها و کشف آبخانه‌های زیر زمینی از لحاظ کمی و کیفی و تعیین و تشخیص اولویت اقتصادی و فنی و اجتماعی هر یک از این طرحها در چهار چوب طرح کلی اقتصادی مملکت و اجرای آنها طبق برنامه‌های آبادانی که با در نظر گرفتن کلیه امکانات مالی و عوامل انسانی قابل تجهیز کشور تدوین میشود ملت را بعد اعلای استحصال با حداقل سرمایه‌گذاری و با ارزانترین قیمت و در کوتاه‌ترین مدت ممکن از این ثروت خداداد مالی بهره‌مند سازد. دولت مکلف است با ایجاد نظام نوین آبیاری و



کشاورزی و تعمیر آموزش کشاورزی در سراسر روستاها و بکاربردن  
تکنیکهای جدید و نسخ روشهای کهنه برنامه‌های توسعه منابع آب  
و خالد را بنحوی تنظیم و اجرا نماید که در نتیجه آنها طریقه‌های قدیمی  
آبیاری و کشاورزی کاملاً منسوخ شود و جای خود را بروشهای  
جدید بسپارد و سرمایه‌گذاری در توسعه منابع آب و توسعه کشاورزی  
بتسبی انجام گیرد که درآمد متوسط سرانه در روستاها با درآمد سرانه  
شهرنشینان تناسب عادلانه‌ای داشته باشد.

## ملی شدن جنگلها و مراتع

اصل دوم از اصول ششگانه انقلاب که برای تصویب ملی در معرض سراجعه بآراء عمومی گذاشته شد اصل ملی شدن جنگلها و مراتع در سراسر کشور بود. با تصویب این اصل اکنون این منابع ثروت خداداد که حقاً متعلق بتمام ایران است بمالکیت عمومی و ملی درآمده است.

در تمام جهان، جنگل - در هر جا که وجود دارد - یکی از منابع ثروت ملی و بهره برداری اقتصادی و صنعتی است. البته از این حیث برخی از مناطق جهان موقعیت بسیار ممتازی دارند، بعضی بعکس دارای منابع جنگلی محدود هستند، و برخی از ممالک نیز اصولاً بکلی از داشتن این منبع ثروت محرومند. مثلاً کشور پهناور برزیل دارای منطقه جنگلی عظیمی است که وسعت آن بتنهائی معادل نیمی از وسعت اروپا است، هر چند که قسمت اعظم از این منطقه تا کنون دست نخورده مانده است.

در کشور کانادا تقریباً چهارصد میلیون هکتار جنگل وجود دارد. امریکای لاتین و افریقا هر کدام تقریباً دارای هشتصد میلیون هکتار جنگل هستند. بطور کلی در روی زمین در حدود چهار میلیارد هکتار جنگل هست که قسمتی از آن برای مصارف مختلف صنعتی بخصوص

صنایع چوب و صنایع کاغذ سازی و صنایع شیمیائی و تهیه ذغال مورد استفاده قرار دارد ، و قسمت مهم دیگر هنوز دست نخورده است .  
کشور ما ازین حیث یک کشور خیلی غنی نیست ، معهدادارای اراضی جنگلی نسبتاً وسیعی است که میتواند منبع قابل توجهی در ثروت ملی بشمار آید .

مناطق کرانه دریای خزر و داسنه ها شمالی البرز از آستارا تا بجنورد که مانند کمربند سبزی ناحیه جنوبی بحر خزر را فرا گرفته ، پوشیده از جنگلهائی است که مساحت آن ها به ... ر . . ۳۴۰ هکتار بالغ میشود . قسمتی ازین مساحت جنگلهای عالی و قابل بهره برداری صنعتی و قسمت دیگر آن اراضی عادی جنگلی و بوته زارها و جنگلهائی است که بر اثر سوء استفاده های گذشته فعلاً قابل بهره برداری نیست .

بغیر ازین منطقه اصلی ، در مناطق مختلف غرب و شرق و جنوب و مرکز ایران مناطق جنگلی دیگری وجود دارند که بیشتر آنها را جنگلهای تنک و کم درخت تشکیل داده اند . غالب این جنگلهای بقایای جنگلهای انبوه سابق هستند که نوعاً بر اثر قطع درختان و ذغالسوزی و چرای دام بوضع نامطلوبی درآمده اند ، و اکنون جز جنبه های حفاظتی ارزش اقتصادی زیاد ندارند .

این مناطق مشتملند بر : جنگلهای بلوط در مغرب و جنوب غربی ، جنگلهای پسته و بادام ، جنگلهای گرمسیری و جنگلهای نواحی کویری و آهکی و کوهستانی ، جنگلهای حوزه دریای عمان . ازین جنگلهای مجموعاً بیش از دو یا سه میلیون هکتار را جنگل واقعی محسوب نمیتوان داشت .

ایسته در گذشته وضع کشور ما از نظر جنگل خیلی بهتر ازین بوده است .  
شواهد متعدد تاریخی که در دست ما است حکایت از آن دارد که  
در قدیم نواحی پهناوری از ایران پوشیده از جنگلهای سرسبز و انبوه  
بوده است . در اوستا چند بار به جنگلهای خرم اشاره شده . هرودوت در شرح  
سفر جنگی خشایارشا بیونان از وسعت نواحی جنگلی ایران سخن  
میگوید . ناصر خسرو در سفرنامه خود حکایت میکند که در مسیر خویش  
در نواحی غربی کشور چندین روز از زیر شاخ و برگ درختان عبور میکرده  
است . ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی قرن هشتم هجری در شرح  
سفر خود بایران مینویسد که کوهستانهای غربی این کشور را بخصوص  
در منطقه لرستان پوشیده از درختان انبوه بادام و بلوط دیده است .  
حتی تا قرون اخیر ، فلات ایران خیلی خرمتر و سرسبزتر از  
امروز بوده است . در عالم آرای عباسی در شرح لشکر کشی شاه عباس  
بخراسان برای راندن ازبکان ، نوشته شده که الهوردی خان والی فارس  
خود را در مدت دو هفته از شیراز به بسطام که اردوگاه شاه عباس بود  
رسانید و قسمت مهمی از این مسیر را در کناره کویر از میان جنگلهای  
بادام کوهی عبور کرد .

سفرنامه « سون هدین » جهانگرد و دانشمند معروف سوئدی که  
در قرن گذشته بایران و آسیای مرکزی مسافرت کرد نیز حاکی است  
که وی در آن موقع در کناره شمالی کویر بزرگ ایران مناطق جنگلی  
دیده است .

علاقه بحفظ جنگلهای طبیعی و حتی ایجاد جنگلهای مصنوعی  
از دوران باستانی از سنن مذهبی و حکومتی ایرانیان بوده است . مثلاً  
هرودوت نامه ای را از داریوش هخامنشی نقل میکند که وی به شهر بان

(ساتراپ) خود نوشته و در آن دربارهٔ ایجاد جنگلهای مصنوعی از درختان میوه مختلف و استفاده از بذر نباتات مفید بدین منظور، بوی دستورهای مشروحی داده است.

نکته مهم این است که در تاریخ باستانی ایران هیچ سندی که حاکی از مالکیت خصوصی بر جنگل باشد در دست نیست. در اصول اسلامی نیز نه تنها چنین مالکیتی تجویز نشده، بلکه بالعکس، چه از سوابق تاریخی و چه از موازین فقه اسلامی خلاف این نظر استنباط میشود. مثلاً تاریخ حکایت میکند که هنگامی که مسلمانان عراق را فتح کردند، خلیفه دوم بنا بتوصیهٔ حضرت علی علیه السلام و براساس یکی از آیات قرآنی، قسمتی از زمینهای کشاورزی را بین زارعین تقسیم کرد و در عوض بر هر کدام از آنها مالیاتی بنفع بیت‌المال وضع نمود، ولی درین تقسیم هفت طبقه از این اراضی از مالکیت خصوصی مستثنی شدند و در اختیار دولت قرار گرفتند که سه طبقه اول آن رودخانه‌ها و نهرها، جنگلها و مراتع و بیشه‌ها، مردابها و نیزارها بودند. یکی از انتقاد هائی که بر خلیفه سوم وارد آورده اند همین است که وی برخلاف این سنت قسمتی از مراتع عمومی را به برخی از متنفذان خاندان اموی بخشید.

بنابراین مالکیت خصوصی بر جنگلها نه فقط امری غیر منطقی و خلاف تعلیمات عالیه اسلامی است، بلکه با سوابق عملی تاریخ اسلامی نیز مبیانت دارد.

شک نیست که قسمت مهمی از جنگلهای ایران بر اثر تاخت و تازهای مختلف بخصوص هجوم مغول از میان رفت، زیرا طبعاً تا

ویران شدن شهرها و روستاها و قتل عام ساکنان آنها ، نواحی آباد و سرسبز نیز تدریجاً دچار ویرانی و خشکی شد .

ولی گذشته ازین عامل ، علت اصلی نابودی و ویرانی جنگلها رامیپاید وضع نابسامانی دانست که نتیجه سوء استفاده مالکان جنگلها یا بعبارت صحیحتر مدعیان چنین مالکیتی بوده است ، زیرا این مالکان که غالباً بر اثر رواج اصول ملوک الطوائفی و خان خانی ، یا بر اثر ضعف و فساد حکومت مرکزی ، یا باتبانی با حکام و مأموران ، مناطق جنگلی وسیعی را تحت مالکیت خود در میآوردند بدون کمترین علاقه ای بحفظ این جنگلها یا رعایت کمترین اصول فنی و علمی ، درختان را برای تأمین سوخت یا تهیه ذغال میسوزانند ، و چون جای این درختان چیزی کاشته نمیشد پس از مدت کوتاهی ریگ و شن جای آنها را میگرفت و غالباً ازین راه حتی آبادیهای بزرگ از میان میرفت ، زیرا دیگر جنگلی بر سر راه آنها نبود که مانع حرکت ریگها شود . از طرف دیگر بر اثر قطع منظم این درختان رطوبت هوا بسیار کم میشد و در نتیجه دیگر منطقه خشک و کویر مرکزی نمیتوانست درختان تازه ای را در خود پرورش دهد ، در حالیکه بسیاری از درختانی که سابقاً در این مناطق میروئیدند از پسته های کوهی معروف ایران بودند که بازارهای فروش خوبی برای آنها وجود داشت . اکنون نیز در مناطق کویر گاه بگاه تک درختهایی از چوبی که بدان تاق یا گز میگویند دیده میشود که بقایای همان جنگلهای قدیم هستند .

در دوران قاجاریه بر اثر ضعف یا عدم توجه حکومت مرکزی و یا سوء استفاده های حکام محلی وضع جنگل در ایران روز بروز بصورت

تا مطلوبتری در آمد ، بطوریکه در صورت ادامه آن وضع اصولاً جنگلهای ایران در خطر انهدام و نابودی بودند .

تا سال ۱۳۸۳ شمسی در هیچیک از مدارك دولتی کشور نشانی که حاکی از توجه به جنگلهای مملکت باشد نمیتوان یافت ، اما ازین سال ببعد بعثت آنکه آمار گمرکی ایران توسط مستشاران خارجی با سلوب اروپائی تنظیم شد آماری از صادرات ذغال ایران در دست است که توجه بدان میتواند تا حد زیادی علت وضع نابسامان کنونی جنگلهای مملکت و لطمات جبران ناپذیری را که در یک قرن اخیر بدین منبع مهم ثروت ملی ما وارد آمده روشن کند .

طبق این آمار ، مقدار ذغالی که در ده ساله ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۱ رسماً از ایران صادر شده در حدود ۳۳۰۰۰ تن بوده ، و میتوان تخمین زد که با عدم امنیت آن زمان و نبودن مرزبانی مجهز ، بیش از این مقدار بطور قاچاق به خارج رفته باشد . از طرف دیگر میزان مصرف داخلی طبعاً کمتر از میزان صادرات نبوده است . با این احتساب میتوان حداقل ذغال تهیه شده در کشور را درین مدت یکصد و سی هزار تن دانست که باید مقدار درختی را که برای مصارف نجاری و سوخت غیر ذغالی قطع شده نیز بدرختانی که برای تهیه این مقدار ذغال بریده شده اند افزود . بدیهی است تهیه این ذغالها با منتهای بی مبالائی و با وحشیانه ترین طرز استفاده از درختان جنگلی ، یعنی با قطع کامل درختان آنها برای استفاده از سرشاخه های آنها صورت گرفته است ، بخصوص که متأسفانه قسمت مهمی از این انهدام درختان نتیجه شیوع فوق العاده تریاک و قلیان بوده که احتیاج به ذغال چوب داشته و چنین ذغالی فقط از قسمت کوچکی از درخت بدست میآمده است . بدیهی است در آن

دوران آشفته و باصطلاح بی حساب و کتاب ، بجای هیچکدام از این درختان که قطع میشد درخت تازه‌ای نشانده نمیشد . در واقع آن کاری که میشد استفاده مشروع و منطقی از جنگل نبود ، یک نوع غارتگری بیرحمانه و وحشیانه بود .

در سال ۱۳۹۹ وزارت فلاحت وقت سازمان کوچکی بوجود آورد که وظیفه آن تهیه نقشه و تفکیک جنگلهای خالصه از جنگلهای خصوصی و تشخیص حدود جنگلهای دست نخورده بود . عده کارمندان این سازمان در منطقه شمال یعنی منطقه جنگلی اصلی کشور فقط چهار نفر بود که ریاست آنرا یک نفر اتریشی که بعداً تبعه ایران شد بعهده داشت . از اوائل سال ۱۳۰۳ عده‌ای از طرف این سازمان بنام قراول برای جنگلهای شمال بکار گماشته شدند . این اداره تا سال ۱۳۱۰ مشغول کار بود و در این سال فارغ التحصیلهای کلاس تربیت جنگلبانی که بتازگی تأسیس شده بود بسمت پاسبان جنگل بانجام وظیفه پرداختند .

در سال ۱۳۱۹ در تهران اداره‌ای بنام اداره جنگلبانی تأسیس شد که ریاست آن را مهندس کریم ساعی که بر اثر یک حادثه هواپیمائی بقتل رسید و اکنون یکی از جنگلهای مصنوعی تهران بنام او خوانده میشود بعهده داشت . در سال ۱۳۲۱ این اداره تبدیل باداره کل جنگلها شد و در اختیار وزارت کشاورزی که بتازگی ایجاد شده بود قرار گرفت و وظیفه نظارت بر امر قطع و حمل و صدور چوب و تهیه هیزم و ذغال و کشت درختان تازه جنگلی و پیوند آنها ، و نیز تعقیب متخلفین و مسئولین آتش سوزی و بازرسی حمل چوب بدان محول گردید .

در سال ۱۳۲۱ اولین قانون جنگل بتصویب مجلس رسید و



در همان سال نخستین کلاس کمک مهندسی برای امور جنگل و اولین آموزشگاه جنگلبانی تأسیس شد که فارغ التحصیلان آن بمناطق شمالی کشور اعزام گردیدند. در سال ۱۳۳۰ شورائی بنام شورای عالی جنگل مرکب از مهندسین و کارشناسان امور جنگلبانی ایجاد شد و در سال ۱۳۳۷ برای اولین بار طرحهای جنگلداری برای اجرای روشهای صحیح بهره برداری از جنگلهای شمال تنظیم گردید.

ولی با تمام این اقداماتی که صورت میگرفت، اشکال اصلی بحال خود باقی بود، و آن وجود مالکیتهای خصوصی بر جنگلها بود که مانع جلوگیری از انهدام منظم این جنگلها میشد، زیرا این مالکین بمنظور استفاده بیشتر و بی دردسرتربجای اینکه طبق اصول ومحاسبات علمی دست بقطع درختان بزنند، هر قسمتهائی از جنگل را که نزدیکتر بجاده بود میسوزانند یا درختهای آنها میانداختند و سپس آنها بحال خود رها میکردند و بسراغ نواحی بعد از آن میرفتند. سازمان جنگلبانی نیز بفرض هم که تمام سعی خود را بکار میبرد چاره ای نداشت جز آنکه فقط بدریافت عوارض قانونی و انجام عملیات نشانه گذاری در جنگلها اکتفا کند، زیرا در هر نقطه ای که برنامه قرق جنگل یا جنگلکاری طرح ریزی میشد، این سازمان با مخالفتها یا کارشکنیهای مدعیان مالکیت و نفوذ اشخاص سرشناس محلی روبرو میشد.

بدین جهت بود که در سال ۱۳۴۱، همزمان باتنظیم واجرای طرحهای اساسی اصلاحات ارضی، تصمیم گرفتیم یکبار برای همیشه بدین وضع نا رهنجا که حاصل آن نابودی تدریجی معادن طلای سبز ایران بود خاتمه دهیم، زیرا این وضعی بود که بر اساسی بکلی غیر عادلانه و نامشروع بوجود آمده بود. انقلاب اجتماعی ما بر این اصل

متکی بود که هر کس فقط در مقابل کاری که میکند از تلاش و کوشش خویش بهره ببرد. ولی در ایجاد جنگل هیچکس زحمتی نکشیده است تا حق چنین بهره برداری را داشته باشد. چنانکه در همان موقع متذکر شدم: «جنگل ثروتی است خداداده که کسی در رشد و نمو آن زحمتی نکشیده و آنرا فقط طبیعت بوجود آورده است. بنابراین کاملاً منطقی است که آن چیزیکه طبیعت برای یک کشور بوجود آورده متعلق بعموم افراد آن کشور باشد.»

براین اساس، در طرح مواد شش گانه انقلاب در نوزدهم دی ماه ۱۳۴۱ اصل ملی شدن جنگلها را بعنوان دومین اصل انقلاب و بلافاصله پس از اصل اصلاحات اراضی برای تصویب بملت ایران عرضه داشتم، و در تعقیب تصویب ملی، تصویبنامه قانونی ملی شدن جنگلهای کشور در بیست و هفتم بهمن ماه ۱۳۴۱ بتصویب دولت رسید که بموجب آن از تاریخ صدور آن تصویبنامه کلیه جنگلها و مراتع و بیشه های طبیعی و اراضی جنگلی کشور جزء اموال عمومی منظور و متعلق بدولت محسوب میشد، ولو اینکه قبل از این تاریخ افرادی آنها متصرف شده و سند مالکیت گرفته باشند. حفظ و احیاء و توسعه این منابع و بهره برداری از آن بعهده سازمان جنگلبانی ایران محول گردید.

طبق این قانون مقرر شد املاک اشخاصی که دارای سند مالکیت بنام جنگل هستند، یا از مراجع قضائی حکم قطعی دال بر مالکیت آن بنام جنگل صادر شده، یا دارای حکم قطعی از هیئتهای رسیدگی املاک و اگذاری بنام جنگل هستند، بقیمت عادلانه ای که در همان قانون معین شده بود از ایشان بازخرید گردد. نظیر این تصمیم، در